کارگران همه کشورها متحد شوید!

نامهٔ مردم

ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۱۲۲۹، ۲۰ اسفند ۱۴۰۳

دورهٔ دهم، سال چهل

شادباش نوروزی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

هم‌میهنان گرامی!

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران فرا رسیدن نوروز، سرآغاز فصل نو شدن طبیعت و پیروزی نو بر کهنه، و آستانهٔ برگزاری مراسم جشن نوروزِ سنت کهن ایرانیان، سنتی ایرانی که به‌رغم همهٔ تلاش‌های سران رژیم برای به‌فراموشی سپردنش اما امروز نمادی روشن از پافشاری دلیرانهٔ مردم ما بر برگزار کردن آیین این سنت مترقی و مخالفت آشکار ایرانیان با اندیشه‌های پوسیده و ضد مردمی سران جمهوری اسلامی است، تبریک می گوید.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران فرا رسیدن سال ۱۴۰۴ را به شما مردم شریف و زحمتکش میهن‌مان صمیمانه تبریک می‌گوید و برای جنبش مردمی که سالی پرچالش و مهم را پیشِ روی دارد پیروزی‌هایی بزرگ در مبارزه با حکومت استبدادی جمهوری اسلامی آرزومند است.

ادامه در صفحهٔ ۸

در گرامی‌داشت ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹: سالگردِ ملی شدن صنعت نفت و تحکیم حق حاکمیتِ ملی

درتاریخ مبارزات توده‌های مردم میهن ما برای دست یافتن به آزادی و استقلال و رهائی از یوغ استعمار و امپریالیسم، جنبش ملی شدن صنعت نفت رویدادی است برجسته و پراهمیت.

این جنبش ریشه در پیکار برای تأمین و تضمین حق حاکمیت ملی و مبارزه علیه سیاست استعماری و خلع ید امپریالیسم انگلیس از شریان اقتصادی کشور داشت، جنبشی که با دادن امتیاز اکتشاف، استخراج، تولید، و فروش سوخت‌های فسیلی (ازجمله نفت و گاز) در تمام نقاط ایران به‌مدت شصت سال به ویلیام دارسی انگلیسی از طرف دربار مستبد قاجار آغاز شد. قابل توجه است که امتیازنامهٔ دارسی که قبل از انقلاب مشروطه از طرف مظفرالدین شاه قاجار به خارجیان واگذار شد، فاقد قانونیت بوده است، زیرا در هیچ‌یک از مجلس‌های

ادامه در صفحهٔ ۳

پایان تاریخ مصرف طرح برگماری «رئیس‌جمهور پاکدست» و درماندگی خامنه‌ای

تحولات هفتهٔ گذشته و صحبت‌های اخیر خامنه‌ای و پزشکیان در مورد روند مذاکره با دولت آمریکا، همراه با کنار گذاشته شدن عبدالناصر همتی و جواد ظریف از دولت، حکایت از آن دارد که هشت ماه پس از تبلیغات کارزار انتخابات نمایشی و خیال‌پردازی دربارهٔ به‌اصطلاح "وفاق ملی"، همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد هیچ تغییر اساسی در گفتار و کردار رژیم ولایی صورت نگرفته است.

در حالی که ایران به شکل‌های گوناگون در تیررس دولت راست افراطی ترامپ و رفتار نمایشی و جنجال‌برانگیز و تصمیم‌های خطرناک او قرار گرفته است، ضمن آنکه سیر قهقرایی وضع اقتصاد کشور و وخامت معیشت زحمتکشان شتاب گرفته است، دیکتاتور اعلام می‌کند: "راه‌حل همهٔ مسائل امروز جامعه در قرآن است"!! آیت‌الله جوادی آملی هم

ادامه در صفحه ۶

کاهش بیکاری در ایران، یک واقعیت یا یک فریب؟ ص ۲
محکوم شدن پرویز ثابتی، معمار کارگاه شکنجه برای دستگاه "ساواک" شاه، پیروزی بزرگ همهٔ نیروهای آزادی‌خواه است! ص ۴
اندوه نازنین ما، رفیق اعظم نائینی ص ۵
راهبردِ (استراتژی) امپریالیسم برای احیای خود ص ۹
بحرانِ سیاست در طبقهٔ کارگر آلمان ص ۱۰
اروپا به مشابه داخلی ترامپ نیازی ندارد ص ۱۲

ضمیمهٔ کارگری شمارهٔ ۹۵ منتشر شد!

با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و برپایی جمهوری ملی و دموکراتیک!

کاهش بیکاری در ایران، یک واقعیت یا یک فریب؟

امکان داشتن کار و فعالیت اقتصادی برای ایجاد شرایط بهتر زندگی و بهره‌مند شدن از ثروت‌های مادی و معنوی جامعه، حق قانونی و مسلم و انکارناپذیر هر انسانی است. با وجود این، بسیاری از مردم جهان و ازجمله مردم میهن‌مان از این حق مسلم محروم هستند. در کشور ما حتی بسیاری از آنان که شغلی دارند نمی‌توانند از زندگی‌ای مرفه و انسانی داشته باشند. علت‌هایی گوناگون برای بیکاری مطرح می‌شود، ولی نقش اصلی در افزایش بیکاری و حل نشدن این معضل به ساختار اقتصادی حاکم بستگی دارد و به همین دلیل نیز در صورت اراده کردن حاکمیت به‌منظور غلبه کردن بر معضل بیکاری بدون تغییر در ساختار اقتصادی موجود کشور غیرممکن است. بنابراین حاکمیت کنونی اگر بخواهد این معضل حل کند توان حل آن را نخواهد داشت.

حکومت جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با ارایهٔ آمار غیر واقعی بر واقعیت وجود آمار بالای بیکاری در کشور سرپوش بگذارد و مردم را فریب دهد. بنا بر آخرین گزارش سازمان آمار کشور، از نرخ بیکاری در ایران کاسته شده است که با در نظر گرفتن وضعیت به‌غایت وخیم اقتصادی ایران این گزارش از آمار بیکاری فقط فریب‌کاری‌ای آماری می‌تواند باشد که با واقعیت تلخ معضل بیکاری در ایران فاصله‌ای بسیار زیاد دارد. آنچه مردم در واقعیت امر شاهد آن هستند و با گوشت و پوست‌شان آن را حس می‌کنند با آمار منتشر شده در تضاد است. با نگاهی اجمالی به چگونگی ارایه این آمار، به‌روشنی مشخص می‌شود این آمار نه تنها با واقعیت نرخ بیکاری همخوانی ندارد، بلکه تلاش دارد وضعیت بغرنج و فاجعه‌بار بیکاری در کشور را زیر پوشش آماری غیرواقعی پنهان کند.

این گزارش سازمان آمار کشور مطابق با مصوبهٔ "کنفرانس بین‌المللی آمارشناسان کار" در سال ۱۹۸۳/ ۱۳۶۲خورشیدی ارائه شده است. بنا بر مصوبهٔ این "کنفرانس"، افراد شاغل کسانی هستند که در طول هفته حداقل یک ساعت کار کرده باشند از جمله افرادی که حتا بدون دریافت مزد برای یکی از اعضای خانوار کار می‌کنند. همچنین کارآموزان دوران کارآموزی که در هفته کار کرده‌اند نیز جزو افراد شاغل دانسته می‌شوند.

بر اساس این آمار سازمان آمار کشور، از نرخ بیکاری در پاییز سال جاری نسبت به تابستان ۰/۰۳ (سه صدم) درصد کاسته شده است. این آمار جمعیت "فعال" اقتصادی را در نظر گرفته است که خود دربرگیرندهٔ تنها ۴۱٫۲ درصد (نزدیک به ۲۷ میلیون نفر) از جمعیت در سن کار است. این به مفهوم قرار گرفتن بیش از ۳۸ میلیون نفر از افراد ۱۵ تا ۶۵ سال در زمرهٔ جمعیت "غیر فعال" است که ۵۸ درصد از جمعیت نیروی کار کشور را شامل می‌شود و در این آمار حذف شده‌اند. یعنی تعداد بیکاران کشور در پاییز گذشته کم‌تر از دو میلیون نفر بود. این در حالی است که آمارهای مرکز آمار در رابطه با نرخ بیکاری و اشتغال مدت‌هاست با انتقادهای جدی کارشناسان امر و حتی مؤسسه‌های رسمی پژوهشی مواجه شده است. بنا به گزارش خبرآنلاین (۱۶ مهر ۱۴۰۳) در رابطه با آمار تابستان سال جاری، و به‌گفتهٔ محمدتقی فیاضی، کارشناس اقتصاد کلان، جمعیت واقعی بیکاران ۲۰ میلیون نفر است. او اضافه می‌کند: "مرکز آمار ایران جمعیت ۱۵ساله و بیشتر کشور را ۶۵ میلیون و ۲۴۲ هزار نفر اعلام کرده که از این تعداد ۲۷ میلیون و ۱۷۵ هزار نفر را فعال و بیش از ۳۸ میلیون نفر را غیرفعال محسوب کرده که کل جمعیت غیرفعال از محاسبه حذف می‌شوند. همچنین تعداد شاغلان ۲۵ میلیون و ۱۲۹ هزار نفر و تعداد بیکاران را دو میلیون و ۴۶ هزار نفر برآورد کرده است. ... این ۳۰ درصد از جمعیت کشور که در گزارش‌های رسمی حذف می‌شوند بالغ بر ۲۰ میلیون نفر از جمعیت کشور را در بر می‌گیرد." این گزارش می‌افزاید: "چنانچه بر مبنای نگاه فیاضی، به ارقام رسمی مرکز آمار بنگریم و با اضافه کردن ۲۰ میلیون نفری که وی عنوان کرده است به جمعیت بیکاران، تعداد بیکاران با رشدی چشمگیر به بیش از ۲۲ میلیون افزایش خواهد یافت. بر این اساس نرخ بیکاری نیز تا ۴۵ درصد افزایش می‌یابد" (همانجا).

علاوه بر این‌ها، مسئلهٔ واقعی نبودنِ جمعیت فعال و ارایه کردن آمار اشتباه و گمراه کننده و تعداد فراوان شغل‌های ناقص، نرخ بیکاری ارایه شده را زیر سؤال می‌برد. مطابق همین آمار، ۲۶ درصد مشاغل تمام‌وقت محسوب نمی‌شوند و نرخ بیکاری همچنان در میان جوانان و زنان رو به ازدیاد است و همه‌روزه عده‌ای بیشتر از آنان به صف‌های عظیم بیکاران کشور می‌پیوندند. در آمار اخیر، میانگین نرخ بیکاری جوانان در سن‌های بین ۱۵ تا ۲۴ سال، بالغ بر ۲۰٫۲ درصد بود که در این میان سهم زنان ۲۸ درصد بود. در میان افراد تحصیل‌کرده در سطح تحصیلات عالی و به‌ویژه زنان تحصیل‌کرده در سطح تحصیلات عالی نرخ بیکاری بسیار بالا است و این رقم در مجموع به ۴۳ درصد می‌رسد که در مور زنان جوان این رقم به ۷۱ درصد بالغ می‌شود و در چند سال اخیر سیری صعودی داشته است.

تنها اکتفا کردن به نرخ بیکاری برای سنجش اوضاع‌واحوال بازار کار و درنتیجه سیاست‌گذاری بر پایهٔ آن، نمی‌تواند شیوه‌ای علمی و کافی در نظر گرفته شود. همچنین بدون در نظر گرفتن میزان مشارکت در بازار کار، کیفیت مشاغل و نرخ اشتغال ناقص نمی‌توان به ارزیابی‌ای درست و کارا در مورد شرایط کار و بیکاری دست یافت. به‌رغم ادعای دولت درباره کاهش نرخ بیکاری در کشور، مردم با گوشت و پوست‌شان بیشتر شدن بیکاری و پیامدهای فاجعه‌بارش را حس می‌کنند و در اعتراض‌ها و اعتصاب‌های رو به گسترش‌شان به‌درستی خواستار امنیت شغلی و جلوگیری از بیکاری‌های رو به افزایش و تأمین اقتصادی خود هستند.

واقعیت امر این است که تعریف بیکاری و اشتغال که مرکز آمار ایران بر اساس تعریف‌های سازمان بین‌المللی کار از آن استفاده می‌کند، تعریف‌هایی درست، واقعی، و دقیق نیستند و بغرنجی و کاستی‌های وضعیت موجود را بازتاب نمی‌دهند. در ایران این‌که با یک ساعت کار- در طول هفته- بتوان از عهدهٔ تأمین نیازهای زندگی برآمد امری غیرممکن است. بسیاری از مردم که شغلی ثابت دارند به‌دلیل بالا رفتن بی‌رویهٔ قیمت‌ها مجبورند دنبال کار دوم و حتی سوم باشند تا از عهدهٔ مخارج سنگین زندگی بتوانند برآیند.

توسعهٔ اقتصادی و درنتیجه بیشتر شدن فعالیت‌های اقتصادی و به‌وجود آمدن موقعیت‌های شغلی به برنامه‌ریزی نیاز دارد که برنامه‌ریزی نیز تابع قانون‌هایی علمی است. برنامه‌ریزی به‌معنای درنظر گرفتن علمی تمام منابع اجتماعی موجود مانند منابع مادی، مالی، و نیروی کار است. بر اساس تجزیه‌وتحلیل دستگاه‌های برنامه‌ریز برنامه‌هایی درازمدت بر پایهٔ شرایط جاری کشور می‌توان تدوین کرد. اما در کشور ما به‌دلیل سیاست‌های اقتصادی‌ای ضد مردمی که منافع کلان‌سرمایه‌داران و وابستگان به رژیم را فقط تأمین می‌کند از برنامه‌ریزی اقتصادی‌ای مردمی نمی‌توان سخن گفت و همچنین به‌دلیل ساختار سیاسی و اقتصادی‌سیاسی حاکم بر کشورمان حکومت جمهوری اسلامی نه تنها توان هیچ‌گونه تغییری را ندارد خواستار آن هم نیست.

زنان کارگر، قربانیان دوگانهٔ بهره‌کشی و تبعیض

زنان کارگر از محروم‌ترین افراد جامعه هستند. آنان در نظام سرمایه‌داری اغلب با شدیدترین تبعیض‌ها و استثمار مواجه‌اند. اما در ایران، در حکومت جمهوری اسلامی که بر پایهٔ تفکرات جنسیت‌محور زن‌ستیز و برداشت‌های ارتجاعی بنا شده است، این تبعیض‌ها چندین برابر می‌شوند. از همان ابتدای شکل‌گیری جمهوری اسلامی حضور زنان در محیط کار "تهدید و فساد" در نظر گرفته شد و بسیاری از زنان به‌اجبار از مشاغل‌شان کنار گذاشته شدند. با این حال، در سال‌های اخیر و به‌دلیل بحران‌های اقتصادی و وضعیت اسفبار اقتصادی نیاز زنان به اشتغال افزایش یافته است. اما این افزایش، به‌جای بهبود شرایط، باعث بهره‌کشی بیشتر از آنان شده است. زنان نه تنها به کار در محیط‌هایی سخت و طاقت‌فرسا مجبور هستند، بلکه در مقایسه با مردان دستمزدی کم‌تر دریافت می‌کنند و اغلب از بیمه و سایر حقوق قانونی محروم‌اند. آنان به نیروی کار ارزان قیمت تبدیل شده‌اند که مایهٔ انباشت هر چه بیشتر سرمایه کارفرما می‌شوند. با افزایش تقاضای کار از سوی زنان اما دولت با مانع‌تراشی ازجمله به اصلاح قانون کار به‌سود کلان‌سرمایه‌داران پرداخت. طبق ماده ۷۵ قانون کار ایران، زنان به‌دلیل شرایط متفاوت جسمانی و فیزیکی، از انجام کارهای سنگین منع شده‌اند. اما در واقعیت امر، این قانون مانند بسیاری دیگر از قانون‌های جمهوری اسلامی اجرایی نمی‌شود. در بسیاری از کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، و تولیدی‌ها، زنان ساعت‌هایی طولانی کار می‌کنند بدون آن‌که حمایتی قانونی از آنان شود. کارفرمایان نه تنها دستمزد عادلانه‌ای به آنان پرداخت نمی‌کنند، بلکه بسیاری از این زنان در معرض توهین‌های لفظی و فیزیکی، خشونت و حتی آزارهای جنسی قرار می‌گیرند. دستمزد زنان در کارگاه‌ها به‌ویژه کارگاه‌های کم‌تر از ۱۰ نفر مساوی با همکاران مردشان نیست. اغلب زنان با قراردادهای موقت و سفیدامضا به‌کار مشغول هستند.

وضعیت اقتصادی در ایران افزایش تقاضای کار بین زنان را موجب شده، اما آمار بیکاری بین آنان رو به افزایش است. در حکومت جمهوری اسلامی نابرابری‌ها دستمزد کم‌تر، فرصت‌های شغلی کم‌تر، تبعیض‌های جنسیتی، شرایط کاری نامناسب، نداشتن دسترسی لازم به مرخصی زایمان و مراقبت از کودکان را شامل می‌شود. زنان در رژیم ولایت فقیه به شکل‌های گوناگون از سیستم موجود رنج می‌برند. آنان نه تنها زیر سلطهٔ نظام سرمایه‌داری واپس‌مانده ایران هستند، بلکه از طریق ساختارهای جنسیت‌محور نیز سرکوب می‌شوند. ترکیب سیاست‌های نولیبرالی، محدودیت‌های اجتماعی و نابرابری‌های جنسیتی، باعث شده‌اند زنان کارگر به نیروی کاری ارزان و فاقد حمایت‌های قانونی تبدیل شوند.

حکومت جمهوری اسلامی با اجرای نسخه‌های نولیبرالی سرمایه‌داری توأم با اعمال تبعیض جنسیتی وضعیت زنان کارگر را وخیم‌تر از سایر زحمتکشان کرده است. خصوصی‌سازی، کاهش حمایت‌های اجتماعی، و نبود قوانین حمایتی، امنیت شغلی زنان را به‌خطر انداخته است. از طرفی، محدودیت‌های قانونی، ترویج نقش‌های سنتی-مذهبی برای زنان، و نبود حمایت و پوشش قانونی در محیط کار، نابرابری را تشدید کرده است. باید تأکید کرد خواست‌های زنان کارگر بخشی جداناپذیر از مطالبه‌های طبقه کارگر میهن ماست. رهایی واقعی زنان کارگر تنها از طریق تغییر ساختار اقتصادی-اجتماعی ممکن است، نه صرفاً از طریق اصلاحات جزئی و نیم‌بند در قانون‌های

ادامهٔ در گرامی‌داشت ۲۹ اسفندماه، ...

پس از انقلاب مشروطه به‌تصویب نرسید. در سال ۱۳۱۲ رضاشاه قرارداد دارسی را طبق خواست انگلستان با تغییراتی چند در مجلس فرمایشی آن زمان به‌تصویب رساند و با این عمل قانونیت بخشیدن به یکی از ننگین‌ترین امتیازات ضدملی و اسارت‌بار تاریخ ایران را به‌نام خود و سلطنت پهلوی به‌ثبت رساند.

رضاشاه با تصویب این امتیازنامه از یک طرف به کمونیست‌های ایرانی که در آن زمان یگانه نیروی مخالف این قرارداد بودند یورش برد و سرکوب کرد و از طرف دیگر غارتگری کمپانی نفت "انگلیس و ایران" (کمپانی نفت جنوب) ابعادی بی‌سابقه به‌خود گرفت.

این کمپانی حدود ۲۶۰ هزار کیلومترمربع اراضی نفت‌خیز میهن ما با بیش از۳۰۰ دکل نفت نصب شده در این اراضی و یکی از پالایشگاه‌های بزرگ آن روز جهان (در آبادان) با پلیس، چند فرودگاه، و ایستگاه رادیویی مخصوص به‌خودش را در اختیار داشت. درمقابل، دولت مرکزی ایران هیچ‌گونه نظارتی بر این بخش ثروتمند کشور نداشت. کمپانی نفت جنوب بین سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ میلادی) حدود ۳۲۵ میلیون تُن نفت از ایران خارج کرد و بیش از ۵ میلیارد دلار(به‌ارزش آن دوران) درآمد خالص کسب کرد اما فقط ۸ درصد از این درآمد هنگفت را بابت حق‌الامتیاز به دولت ایران پرداخت کرد. وضعیت کار و زندگی کارگران ایرانی شاغل در مناطق زیر سلطه کمپانی نفت جنوب بسیار وخیم بود. طبق گزارش "کمیسیون اداره بین‌المللی کار" در ۱۹۵۰/ ۱۳۲۹خورشیدی، کارگران ایرانی نفت جنوب در مقابل ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار روزانه بین ۱۸ تا ۲۰ ریال مزد می‌گرفتند، مزدی که حتی کفاف خوراک روزانه آنان را هم نمی‌داد. این مقدار مزد کارگران ایرانی در آن زمان چهار بار کم‌تر از مزد کارگران نفت ونزوئلا بود. بر این پایه میزانی واقعی از این غارتگری استعماری را می‌توان به تصور درآورد. با سقوط دیکتاتوری رضاشاهی در ۱۳۲۰/۱۹۴۱ و برقرار شدن آزادی‌هایی نسبی در کشور به‌مرور نفرت همگانی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران اوج گرفت. در اثر فعالیت نیروها و حزب‌های میهن‌پرست، به‌ویژه حزب تودهٔ ایران، نقش استعمار و امپریالیسم نزد مردم افشا گردید و در پی آن مبارزه برای تأمین حق حاکمیتِ ملی و بر ضد استعمار انگلیس و کمپانی نفت جنوب به پیکاری عمومی، ملی، و دموکراتیک فراروئید. علاوه بر حزب تودهٔ ایران که مهم‌ترین نیروی سیاسی کشور پس از شهریور ۱۳۲۰ بود که بر ضد استعمار انگلیس و امپریالیسم تازه‌نفس آمریکا قد علم کرد، جبههٔ ملی به‌ویژه حزب ایران و شخص محمد مصدق و یاران وفادارش همچون زنده‌یاد حسین فاطمی و میهن‌پرستانی همچون نریمان و شایگان نیز در سنگر مبارزه قرار داشتند.

نخستین جرقهٔ آتش مبارزه در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ با اعتصاب بزرگ کارگران نفت خوزستان زده شد. این اعتصاب که با رهبری حزب تودهٔ ایران برپا گردید، جزئی جداناپذیر از جنبش انقلابی و دموکراتیک سراسری و آغازگر راهی بود که به تصویب اصل ملی شدن نفت در ۱۳۲۹ منتهی گردید. شعار ملی کردن نفت را نخستین بار دکتر حسین فاطمی درخانهٔ محمود نریمان عنوان کرد و سپس در آبان‌ماه ۱۳۲۹ در شورای‌عالی "جبههٔ ملی ایران" به‌تصویب رسید. قانون ملی شدن نفت به‌رغم مخالفت صریح و آشکار حسین علا، نخست وزیر وقت و شخص محمدرضاشاه، در ۲۴ اسفندماه ۱۳۲۹ در مجلس شورای ملی به‌تصویب رسید و پس از چند روز در ۲۹ همان ماه در مجلس سنا نیز از تصویب گذشت. اما محمدرضاشاه پهلوی حاضر نبود این مصوبه را توشیح کند و از امضای آن شانه خالی می‌کرد. اما دکتر محمد مصدق در هنگام کسب مقام نخست‌وزیری و با اتکا به نیروی جنبش مردمی، شاه را به امضای این قانون مجبور کرد.

شاه درمقام عامل امپریالیسم پس از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد بابت حمایت آمریکا از حکومت خودش قانون ملی شدن صنعت نفت را فدا کرد. سپس یک کنسرسیوم جدید تشکیل شد و بر پایهٔ آن پنج انحصار نفتی آمریکائی جمعاً چهل درصد و شرکت نفت انگلیس و ایران (کمپانی نفت جنوب) هم چهل درصد دیگر سهام این کنسرسیوم را در اختیارشان گرفتند. بقیهٔ سهام هم چهارده درصد به شرکت شل(شرکت هلندی-انگلیسی) و شش درصد به دو شرکت فرانسوی داده شد و سرانجام قرارداد نهائی کنسرسیوم به‌وسیلهٔ علی امینی، وزیر دارایی دولت کودتایی زاهدی، به‌امضا رسید.

این قرارداد کنسرسیوم جدید با قانون ملی شدن صنعت نفت مصوب پیش از کودتا مغایرت داشت، زیرا برخلاف قانون ملی شدن صنعت نفت، استخراج و حمل‌ونقل نفت ایران به کنسرسیوم جدید واگذار گردید. مدت امتیاز این کنسرسیوم ۲۵ سال با حق تمدید بود و بر اساس مادهٔ ۴۱ این قرارداد، ایران به‌هیچ‌وجه حق لغو قرارداد کنسرسیوم را نداشت. پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می‌توانست نقطه پایانی بر غارتگری منابع طبیعی کشورمان از سوی انحصارهای امپریالیستی باشد. اکنون با گذشت سال‌ها محفل‌های وابسته به امپریالیسم و رژیم ولایت فقیه نه‌فقط این رویداد مهم تاریخی را کتمان کرده و وارونه جلوه می‌دهند، بلکه در راستای اجرای دستورهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برنامهٔ خصوصی‌سازی صنعت ملی نفت ایران را در دستورکارشان قرار داده‌اند.

صنعت ملی نفت ایران در این لحظه‌های حساس تاریخی در معرض خطرهایی جدی قرار دارد و رژیم ولایت فقیه از اقدام به توسعه مناسب صنعت ملی نفت ایران ناتوان است. دفاع از سیاست ملی کردن صنعت نفت در اوضاع امروز اهمیتی ویژه دارد. مبارزات تاریخی مردمی ایران را نمی‌توان به‌بوتهٔ فراموشی سپرد.

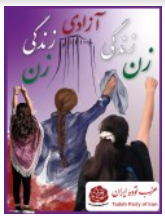

گزارش هایی از پیکار و زندگی مردم

محکوم شدن پرویز ثابتی، معمار کارگاه شکنجه برای دستگاه "ساواک" شاه، پیروزی بزرگ همهٔ نیروهای آزادی‌خواه خواهد بود!

بر اساس اخبار منتشر شده، سه تن از زندانیان سیاسی دوران رژیم سلطنتی که به‌وسیلهٔ "ساواک" شاه شکنجه شده بودند از پرویز ثابتی، رئیس ادارهٔ سوم ساواک و از مشهورترین شکنجه‌گران دوران پهلوی، به دادگاه فدرال "اورلاندو" شکایت کردند. از جمله نکته‌های مهم که در این شکایت‌نامه ادعا شده این است که پرویز ثابتی با افراد وابسته به سپاه پاسداران ارتباط دارد. در صورتی‌که پرویز ثابتی در دادگاه مجرم شناخته شود مسلماً پیروزی‌ای بزرگ برای تمامی نیروهای آزادی‌خواه و ملی خواهد بود. پیروزیِ شکایت کنندگان در این دادگاه به‌خصوص از دو جهت اهمیت دارد. نخست آن‌که نشان دهندهٔ چهرهٔ مخوف ساواک و رژیم دیکتاتوری پهلوی است. دوم آن‌که هشداری است به تمامی امر دهندگان دستگاه شکنجه و پلیس امنیتی رژیم فقها و اجرا کنندگان این امرها که مهم نیست به کجا فرار کنند یا از ارتکاب به جنایت‌های‌شان چند سال گذشته باشد در هر حال از سوی مردم به دادگاه کشانده شده و محاکمه خواهند شد. بی‌خیالی‌ای در کار نیست. به‌همین دلیل تماس گرفتن سریع با دادگاه یا با شکایت کنندگان از جانب کسانی که به جزئیات بیشتر جنایت‌های ارتکابی ثابتی و روشن‌تر شدن زوایای تاریک آن‌ها می‌توانند در دادگاه کمک کنند، اهمیتی فراوان دارد.

مبارزه برای لغو اعدام گسترده تر باد!

در هفته‌های گذشته مبارزه برای لغو اعدام دامنهٔ بیشتری داشت. از هشتک گذاشتن در شبکه‌های اجتماعی در تکریم حیات انسان و جریان یافتن زندگی و ابراز نفرت به اجرای اعدام گرفته تا افزوده شدن بر تعداد زندان‌های شرکت کننده در کارزار "سه‌شنبه‌های 'نه' به اعدام" تا طنین‌افکن شدن شعار "نه" به اعدام و "آری" به آزادی زندانیان سیاسی در یکشنبه‌های اعتراضی بازنشستگان که خواهان آزادی شریفه محمدی، زندانی محکوم به اعدام شدند، همگی نشانه‌هایی امیدوار کنند از گسترش مبارزه علیه اعدام است. عرصهٔ دیگر مبارزه با اعدام را در خارج از ایران و در جلب شدن حمایت اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های دمکراتیک و حقوق بشری وابسته به سازمان ملل متحد و عفو بین‌المللی باید سازمان داد. خوشبختانه این روند مبارزه نیز در حال گسترش است. در هفته‌های گذشته "نامه سرگشادهٔ ۱۷ سازمان حقوق بشری" به سازمان ملل و برخی کشورهای اروپائی برای لغو احکام اعدام پخشان عزیزی و وریشه مرادی ارسال گردید. در اقدامی دیگر، سازمان عفو بین‌المللی در فراخوانی از محسنی اژه‌ای، رییس قوه قضائیه جمهوری اسلامی، خواست حکم اعدام سه زندانی زن سیاسی: شریفه محمدی، وریشه مرادی، و پخشان عزیزی لغو گردد و آنان فوری آزاد شوند. این فعالیت‌ها را باید تقویت کرد و رژیم را به عقب نشینی و لغو تمام حکم‌های اعدام مجبور ساخت.

بالا رفتن سرسام‌آور قیمت‌ها!
گرانی سفرهای نوروزی را می‌بلعد

در شش ماه گذشته قیمت بسیاری از کالاهای اساسی و مایحتاج عمومی افزایشی چشمگیر داشته‌اند. بر اساس گزارش‌های موجود، قیمت ۴۸ کالای اساسی در این مدت بین ۲ تا ۸۸ درصد افزایش داشته‌اند. در حذف ارز ترجیحی در هفته‌های اخیر که خروج ۴۸۵ قلم کالا از شمول ارز ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی را باعث شد و همچنین افزایش قیمت دلار در کنار حذف ناگهانی ارز ۴۲۰۰ تومانی، بدون داشتن برنامه‌ای جایگزین، تکانه (شوک) قیمتی‌ای شدید به بازار وارد کرد. در کنار موارد اشاره شده، فساد و ناکارآمدی مدیران دولتی که با گرفتن تصمیم‌های غیرکارشناسانه‌شان وضعیت بحرانی اقتصاد کشور را بدتر از بد و زندگی را برای مردم میهن‌مان دشوارتر می‌سازند را نیز باید بر آن‌ها افزود. در این زمینه معیشت مردم در آستانه عید نوروز دشوارتر شده است. ناگفته نماند این افزایش قیمت‌ها در چهارچوب جراحی اقتصادی رخ می‌دهد و نتیجه مستقیم سمت‌گیری اقتصادی - اجتماعی حکومت جمهوری اسلامی است. در هفته‌های گذشته، سیب زمینی‌های تولید داخل کشور را به‌قیمت هر کیلو ۱۵ هزار تومان صادر کرده بودند و پس از به‌وجود آمدن کمبود شدید این محصول در بازار و افزایش قیمت آن تا ۱۰۰ هزار تومان در کیلو، پنجاه هزار تن سیب زمینی به‌قیمت هر کیلو ۳۰ هزار تومان خریدند و به کشور وارد کردند. این اقدام سود سرشاری را به‌جیب دلال‌ها سرازیر کرد. درحقیقت افزایش قیمت مواد خوراکی و محصولات کشاورزی سود سرشاری را به جیب تجار عمده و شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران و بنیادهای انگلی سرازیر کرده است. به‌همان نسبت معیشت توده‌های مردم رو به وخامت بیشتری گذاشته است.

درحالی‌که حداقل دستمزد با سایر مزایا ۱۱ میلیون و ۱۰۷ هزار تومان است و خط فقر برای یک خانواده سه نفره در تهران۲۰ میلیون تومان، قیمت مواد خوراکی مانند گوشت گوسفند کیلویی ۶۵۰ هزار تومان، پیاز و سیب زمینی کیلویی ۴۰ و ۶۰ هزار تومان، و برنج ۱۰۰ هزار تومان هرکیلو، گذران زندگی روز به روز سخت‌تر می‌شود.

تضمین خدشه‌ناپذیر استقلالِ "کانون وکلای دادگستری" خواست جنبش ضداستبدادی است

هفتم اسفندماه امسال سالگرد هفتادودومین سال بنیان‌گذاری "کانون وکلای دادگستری" در اوضاع‌واحوالی برگزار و گرامی داشته شد که رژیم ولایی به بازداشت و زندانی کردن بسیاری از وکلای مردمی و میهن‌دوست توسط نیروهای امنیتی و سرکوبگرش ادامه داده است. از منظر حاکمان مستبد، دفاع وکلا از خانواده‌های دادخواه، دفاع از فعالان حقوق بشر، فعالان صنفی، مدنی، دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی و فرهنگیان مطالبه‌گر از منظر حاکمان مستبد واپسگرا جرمی نا بخشودنی است و از نظر آنان با این مدافعان حقوق انسان‌ها که تنها ابزارشان قانون است باید با خشن‌ترین شیوه‌ها برخورد شود. رژیم، به‌موازات سرکوب وکلا، قصد دارد با ایجاد نهادهایی موازی و پروراندن وکیلان سرسپرده و گوش به‌فرمان دستگاه سرکوبگر قوه قضاییه استقلال کانون وکلای دادگستری" را خدشه‌دار کند. بسیاری از وکلا که دفاع از پرونده‌های سیاسی و امنیتی را پذیرفتند و در این موارد اظهارنظر کردند، با احضار به مراکز امنیتی و قضایی، تفهیم اتهام، صدور کیفرخواست، و محرومیت‌هایی گوناگون روبرو شدند. قانون‌های موجود و مقررات دست‌وپاشکسته و ناقص در اکثر موارد در حمایت از وکلا اجرا نمی‌شود و از طرف حاکمیت و ضابطان دادگستری به آنان سخیف‌ترین هجوم‌ها می‌شود. به‌گفتهٔ یکی از وکلای دادگستری: "صِرفِ اظهارنظر، چه در فضای واقعی و چه در فضای مجازی، مصداق تبلیغ علیه نظام نمی‌تواند باشد. هم در قانون مطبوعات و هم در قانون اساسی اظهارنظر آزاد است. ... اگر یک وکیل دادگستری را صرفاً به‌خاطر اظهارنظر در فضای مجازی یا فضای واقعی در پشت درهای بسته یا در دادگاه‌های امنیتی محاکمه کنند و حکم مجازات برای آنان صادر شود برای جامعه هم خوشایند نیست چون این تلقی برای جامعه ایجاد می‌شود که تا زمانی که وکیل دادگستری [به]صِرفِ اظهارنظر با چنین اتهامات و مجازات‌هایی مواجه خواهد شد وای به‌حال بقیهٔ مردم. ..." "کانون وکلای دادگستری" کانونی مستقل است و وکلا در نتیجهٔ دفاع از حقوق مردم یا بر اثر دفاع قانونی از حق متهمی نسبت به پیامدهای ناگوار ناشی از آن از قبیل تهدید امنیت شغلی، جانی، مالی، بازداشت، یا زندان نباید همواره نگران و هراسان باشند. رژیم با اجرای سیاست‌های ضد مردمی و نسخه‌برداری از دستورهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی معیشت وکلای میهن‌مان را همانند دیگر زحمتکشان با چالش‌هایی فراوان روبرو ساخته است و گمان می‌برد با بیشتر کردن فشارهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی مانند باطل کردن پروانهٔ وکالت‌شان یا تحمیل قانون تسهیل صدور مجوزهای کسب‌وکار می‌تواند وکلا را از ادامهٔ مبارزه برای اجرای عدالت و دفاع از محرومان باز دارد. وکلای دادگستری در اعتراض‌های مداوم‌شان ضمن محکوم کردن بازداشت و به زندان انداختن برخی از وکلا آزادی هرچه سریع‌تر وکلای بازداشتی، تأمین و تضمین امنیت شغلی آنان، آزادی بیان و رعایت دادرسی عادلانه را خواهان هستند. اعلام همبستگی با مبارزات وکلا برای تضمین استقلال "کانون وکلا" و آزادی وکلای گرفتار در بند وظیفهٔ همهٔ نیروهای مترقی است.

در اندوه نازنین ما، رفیق اعظم نائینی

شبنم سحر ندیده بود
گاه رفتنش نبود و رفت

شعله می نمود
پر کشید خامشانه در نگاه ما
دود بود و رفت

زورقی سپید بود
سوی بحر بی کرانه در شبی چنین
بادبان گشود و رفت

نازنین ما
عشق را و درد را
در تنی فشرده آزمود و رفت

سیاوش کسرایی

دوشنبه چهارم اسفند ماه در میان اندوه و درد فراوان، با رفیق اعظم نائینی، همسر رفیق قهرمان جان باخته، حسن محمدزاده گازرگاه (متولد ۱۳۲۹ تهران) وداع کردیم. رفیق اعظم نائینی تنها ۶۵ سال داشت و در پی یک عارضه قلبی درگذشت اما همانطور که یکی از رفیقان در مراسم بدرود گفت: " او را در واقع کشتند، همان جلادانی که آن همه درد و رنج را بر او تحمیل کرده بودند، قلب نازنین او را بتدریج از کار انداختند."

خائنان به انقلاب ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی ۱۳۵۷ که آماج آن آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بود، در دو یورش جنایتکارانه، یورش نخست در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ و یورش دوم در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲، هزاران توده ای مبارز را روانه زندان ها و شکنجه گاه ها کردند. گزمگان رژیم در یورش دوم به خانه رفیق حسن و رفیق اعظم هجوم آوردند و این دو رفیق همرزم را با خود بردند. آن زمان رفیق اعظم باردار بود. آن ها دو فرزند خردسال دیگر هم داشتند که یک باره از حضور پدر و مادر محروم شدند.

فرزند سوم رفقا اعظم و حسن در زندان به دنیا آمد. رفیق اعظم پس از تحمل دو سال زندان و دوری از سه فرزند خردسال خود که سومی نوزاد بود، از زندان آزاد شد. اینک کوهی از مشکلات، از جمله تامین زندگی و پرورش آگاهانه سه کودک خردسالش، بر سر راه این زن جوان بود. اما طوفان های بنیان کن هولناک دیگری، زندگی او و همراهانش را در مخاطره قرار داده بود. طوفان نخست که زندگی او و عزیزانش را در هم نوردید، شهادت اسطوره مقاومت، رفیق قهرمان رضا محمدزاده گازرگاه (متولد ۱۳۳۷ تهران)، برادر همسرش و عموی فرزندانش در ۸ خرداد ۱۳۶۲ در زیر شکنجه بود: "خانواده او که از بدو دستگیری از او بی خبر مانده بودند، سرانجام پیکر بی جانش را در سردخانه پزشکی قانونی یافتند، در حالیکه پای او سوراخ شده بود و روی گردنش اثر طناب دار دیده می شد." عموی دیگر بچه ها، رفیق جواد محمدزاده گازرگاه(متولد ۱۳۴۰ تهران) هم در بند دژخیمان اسیر بود.

در طوفان هولناک دیگر، همسر رفیق اعظم، رفیق حسن، علیرغم شکنجه های وحشیانه، هرگز سکوت سهمگینش را در مقابل بازجویان نشکست و در بیدادگاه اسلامی به شش سال زندان محکوم شد. اما این رفیق کارگر قهرمان توده ای در پنج شهریور ۱۳۶۷ در جریان فاجعه ملی، وفادار به حزب توده ایران و آرمان های آن، اعدام شد و عنوان مظهر ایمانی خدشه ناپذیر را به خود اختصاص داد.

در طوفان سوم، رفیق جواد محمدزاده، تسلیم ناپذیر تا پای جان، هم علیرغم آنکه در بیدادگاه جمهوری اسلامی به سه سال زندان محکوم شده بود، در شهریور ۱۳۶۷، در جریان فاجعه ملی، به رغم آنکه دو سال از پایان محکومیتش گذشته بود، اعدام شد. به بیان یکی از رفیقان در مراسم وداع با رفیق اعظم، در آن روزهای شوم برملاشدن جنایت های رژیم در فاجعه ملی، انگار در میان خانواده های جانباختگان بمب منفجر کرده بودند. همه چیز ویران شده بود، همه چیز نابود شده بود، درست مانند فاجعه ای که این روزها جلادان صهیونیست و اربابان امپریالیستش بر مردم غزه آوار کرده اند.

اما رفیق اعظم و رفقایی همانند او که در سرتاسر میهن بلاکشیده ما پراکنده بودند، دوباره برخاستند، و با کار و ایثار قهرمانانه خود، از ویرانه ها دوباره باغی ساختند که فرزندانشان، که فرزندان میهن سپیدموی ایران هستند، در فضای میهن دوستی و دوستداری همه خلق های جهان پرورش یابند و از آرمان های پدران و مادران خود که همانا برقراری جامعه ای استوار بر آزادی، عدالت اجتماعی، استقلال و صلح است، دفاع کنند.

در مراسم بدرود، در حضور ده ها تن از رفیقان داغدار، شعرها، آوازها و سرودها، به خاطره تابناک رفیق اعظم تقدیم شد. رفیق اعظم خود صدایی دلنشین داشت و همواره در جشن ها و بزرگداشت های هم نبردان، ترنم صدایش، برای رفیقان امیدبخش و شورآفرین بود. با پخش صدا و گلباران خاک تب دار او و سپس اجرای سرود سر امد زمستون توسط تمام یاران، و با این امید که در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت/ این عوعوی سگان شما نیز بگذرد، مراسم وداع پایان یافت تا در روزهای آینده در میدان های اتحاد و مبارزه و پیروزی تداوم یابد. حزب توده ایران درگشت رفیق اعظم را به فرزندان دلبند رفیق، به تمامی بازماندگان و همهٔ رفقای توده‌ای و دوستان و یارانش تسلیت می‌گوید. یادش گرامی، و راهش پررهرو باد.

ادامهٔ زنان کارگر، قربانیان دوگانهٔ ...

موجود کشور.

بنابراین، این پرسش طرح می‌شود که راه‌حل مصائب زنان کارگر در مقام بخشی از طبقه کارگر ایران چیست؟ برای بهبود وضعیت زنان کارگر تنها اصلاح قانون‌ها کافی نیست. تغییر اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی لازم است. زنان کارگر باید بتوانند در سندیکاهای مستقل سازماندهی شوند، آگاهی طبقاتی خود را افزایش دهند، در مبارزات سیاسی ازجمله در حزب مدافع منافع طبقه کارگر جای شایسته‌شان را بیابند و علیه قوانین ضدکارگری مبارزه کنند. با وجود سرکوب اعتراض‌های زنان کارگر آنان در بخش‌هایی مانند نساجی، آموزش، و بهداشت نشان داده‌اند توانایی مبارزه برای دست یافتن به حقوق خود را دارند.

در نهایت این‌که زنان کارگر با وجود تمام این سختی‌ها همچنان به کار و پیکارشان ادامه می‌دهند. بسیاری از آنان حتی به دنبال تحصیل و پیشرفت هستند تا وضع زندگی‌شان را تغییر دهند. این عزم، اراده، و روحیه رزمندهٔ زنان ایران شایستهٔ ارج‌گذاری و حمایت است، زیرا هیچ جامعه‌ای بدون نیروی کار زنان به پیشرفت دست نخواهد یافت.

ادامهٔ پایان تاریخ مصرف طرح برگماری ...

می‌گوید: "باید رهبر انقلاب را به‌عنوان نایب امام زمان (عج) به رسمیت بشناسیم و از ایشان پیروی کنیم. باید تلاش کنیم که امام فعلی ما را جانشین امام عصر (عج) بدانیم." شعور سیاسی سران رژیم مستبد و توجهشان به زندگی مردم در همین حدّ است!

به عبارت دیگر، قرار است سرنوشت کشور همچنان بر مبنای خدعه‌گری‌های دینی و اراده و دستورهای "نمایندهٔ خدا بر زمین" تعیین شود. پزشکیان نیز در مرداد امسال به‌صراحت گفته بود: "ما سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری را داریم که چراغ راهنمای مسیر است و هدف ما را مشخص می‌کند." او اخیراً نیز در ارتباط با مذاکره با آمریکا گفت: "بنده اعتقادم این بود [که] گفت‌وگو کنیم بهتر است، اما رهبری فرمودند ما با آمریکا گفت‌وگو نمی‌کنیم. [... بنابراین ما] در جهت صحبت‌های رهبر معظم انقلاب جلو خواهیم رفت."

تحولات اخیر بار دیگر نشان داد که خامنه‌ای در جایگاه ولی فقیه خلافت اسلامی نه‌فقط برای حرکت در مسیر تغییرهای ضروری برای پیشبرد مصالح کشور و منافع عامهٔ مردم قابل اعتماد نیست، بلکه سدّی است در این مسیر و برای تداوم دیکتاتوری ولایی راه تغییر و نجات کشور را می‌بندد. همهٔ مانورهای خامنه‌ای و دستگاه‌های ولایت و تبلیغات حکومتی در جلو انداختن "رئیس‌جمهور پاکدست" در برابر مترسک "پایداری‌چی‌ها و جلیلی" ترفندی برای ترساندن و فریب دادن بخشی از افکار عمومی و نیز اصلاح‌طلبان با هدف گرم کردن تنور نمایش انتخابات بود و بس، نه برای بهبود کار و زندگی زحمتکشان.

اکنون همهٔ نظریه‌پردازی‌ها و خوش‌بینی‌های سیاسی اصلاح‌طلبان- در بهترین حالت- در مورد انعطاف‌پذیری خامنه‌ای و "فهم جدید" او در مورد تغییر مسیر کشور و "ضرورت اصلاحات" نقش بر آب شده است. در عمل، همهٔ آنها خواسته یا ناخواسته برای "حفظ نظام" با دربار ولایت همدست‌اند. در دورهٔ حسن روحانی نیز نظریه‌های بی‌اساس مشابه دربارهٔ "کاروان اعتدال‌گرایی" و توهم‌آفرینی در مورد اراده و توان او برای ایجاد تغییرهای اساسی در نهایت پوچ از آب در آمد و زمان برای دیکتاتوری خرید.

تا کنون هیچ فرد یا جریان سیاسی درون حکومت، از اصلاح‌طلب گرفته تا ترکیبی از اصول‌گرا-اصلاح‌طلب، نتوانسته است حتی اثری کوچک در روند اجرا شدن خواست‌ها و دستورهای خامنه‌ای بگذارد یا اخلالی جزئی در این راه ایجاد کند. حتی هرگونه تلاشی برای تغییر وقتی همراه با پذیرش حاکمیت مطلق ولایت فقیه- یعنی بیعت با "رهبری" - باشد، آب در هاون کوبیدن است. این رژیم اصلاح‌شدنی نیست. سرنوشت سران حکومتی مانند پزشکیان- که به گمان خودش برای نجات کشور، البته از طریق "حفظ نظام" بر محور ولایت فقیه، آستین بالا زده است- از این قاعده مستثنا نیست. همهٔ آنها از درون همین رژیم سر بلند کرده‌اند و مدارا و سازش آنان با دیکتاتور در راستای منافع شان است. راه‌حل مسئله در گذر از این رژیم و پایه‌ریزی دولتی سکولار و ملی و دموکراتیک است.

یادمان نرفته است که پزشکیان برای جلب مردم به شرکت در انتخابات نمایشی، در دو هفتهٔ آخر کارزار انتخاباتی‌اش اجازه داشت چهار دهه کارنامهٔ ورشکستگی حکومت ولایی را با انتقادهایی صریح بیان کند. حتی در مناظره‌های تلویزیونی اجازه داده شد که او و پورمحمدی، عضو کمیسیون مرگ تابستان ۱۳۶۷، مانند بولدوزر از روی جلیلی و "تندروها" و "پایداری‌چی‌ها" عبور کنند و آنان را افشا و به‌اصطلاح روسیاه کنند. یادمان نرفته است که جواد ظریف برای تبلیغ اتحاد خامنه‌ای-پزشکیان با چه سخنان هیجان‌انگیزی از این شهر به آن شهر می‌رفت و سخنوری می‌کرد. چنان جوّی ایجاد کرده بودند که گویی خامنه‌ای از اقتدارگرایی دست کشیده و در راه "وفاق" با مردم همراه شده است و "تندروها" و "هستهٔ سخت قدرت" است که مسیر کشور به سوی آزادی و تغییر را مسدود کرده است. فریب‌کاری در حدّ اعلا!

پس از مرگ مشکوک رئیسی و با توجه به ویرانی‌های گستردهٔ به بار آمده در دولتش در عرصهٔ سیاست‌های داخلی و خارجی، دیکتاتوری حاکم در

...تا کنون هیچ فرد یا جریان سیاسی درون حکومت، از اصلاح‌طلب گرفته تا ترکیبی از اصول‌گرا-اصلاح‌طلب، نتوانسته است حتی اثری کوچک در روند اجرا شدن خواست‌ها و دستورهای خامنه‌ای بگذارد یا اخلالی جزئی در این راه ایجاد کند. حتی هرگونه تلاشی برای تغییر وقتی همراه با پذیرش حاکمیت مطلق ولایت فقیه- یعنی بیعت با "رهبری" - باشد، آب در هاون کوبیدن است. این رژیم اصلاح‌شدنی نیست. سرنوشت سران حکومتی مانند پزشکیان- که به گمان خودش برای نجات کشور، البته از طریق "حفظ نظام" بر محور ولایت فقیه، آستین بالا زده است- از این قاعده مستثنا نیست. همهٔ آنها از درون همین رژیم سر بلند کرده‌اند و مدارا و سازش آنان با دیکتاتور در راستای منافع شان است. راه‌حل مسئله در گذر از این رژیم و پایه‌ریزی دولتی سکولار و ملی و دموکراتیک است.

وضع نامتعادل برگشت‌ناپذیری قرار گرفت و از گسترش شکاف ملت-حکومت بسیار در هراس افتاد. نقشه و هدف اصلی خامنه‌ای و اتاق مدیریت بحران حکومت- متصل به بیت رهبری- آرام کردن خشم و انزجار ملت از دیکتاتوری حاکم و منحرف کردن آن به سوی "انتخاب" پزشکیان "پاکدست" و تشکیل جبهه‌ای کذایی با حمایت "رهبری" در برابر "هستهٔ سخت قدرت" بود! اما در نگاه نیروهای مترقی و ملی و اکثر ملت- یعنی مخالفان واقعی دیکتاتوری حاکم- تناقض این حیله‌گری کاملاً روشن بود: "هستهٔ سخت قدرت" خودِ "رهبر معظم"، خامنه‌ای، ولی فقیه، بوده است. هنوز هم برخی از اصلاح‌طلبان برای توجیه کردن ناتوانی‌ها و ناکامی‌های دولت پزشکیان و همچنین از زیر ضربه خارج کردن "رهبری" همچنان به بزرگ‌نمایی نقش و توان "پایداری‌چی‌ها و تندروها" متوسل می‌شوند.

نیروهای سیاسی مترقی و ملی و بیشتر مردم متوجه این تناقض بودند و تحقق وعده‌های "رادیکال" پزشکیان، آن هم به کمک "رهبری"، را به‌درستی حیله‌گری حکومتی ارزیابی کردند.

به هر صورت، پزشکیان تا امروز دست‌کم باید متوجه شده باشد که خواسته یا ناخواسته در دام اطاعت محض از دستورهای "نمایندهٔ خدا بر زمین"، همان "هستهٔ سخت قدرت"، افتاده است. بدتر از آن، اَبَربحران‌های کشور را در چارچوب حاکمیت مطلق ولایت فقیه نمی‌توان رفع کرد. پزشکیان باید دریافته باشد که شکاف ملت- حکومت گسترده و پُرشدنی است و بخش اعظم جامعه به دیدی بسیار منفی به کل "نظام" موجود رسیده و خواهان کنار گذاشتن کامل "اسلام سیاسی" در حکم ایدئولوژی حکومتی و برچیدن حکومت دینی است.

محمد جعفر قائم‌پناه، معاون امور اجرایی رئیس‌جمهور، هفتهٔ پیش گفت: "رئیس‌جمهور پزشکیان امروز تأکید کرد [که] قانون عفاف و حجاب را نمی‌توانم اجرا کنم، چون برای مردم مشکل ایجاد می‌کند." این اعتراف به‌ظاهر مردمی پزشکیان هم بی‌تردید دستاورد مهم جنبش "زن، زندگی، آزادی"، نشانهٔ رشد آگاهی درون اجتماع در مورد حقوق بشر، و ناشی از مبارزهٔ جمعی و هماهنگ و پیگیر نیروهای مترقی اجتماعی با قانون ارتجاعی "عفاف و حجاب" و عقب نشاندن دیکتاتوری حاکم است.

کِشتی پروژهٔ برگماری "رئیس‌جمهور پاکدست"

ادامه در صفحهٔ ۷

ادامهٔ راهبردِ (استراتژیِ) امپریالیسم ...

کسری را از راه‌هایی گوناگون مانند ادعای مازاد درآمدهای پنهان نسبت به امپراتوری استعماری‌اش که درواقع مازادی ساختگی بود و با استخراج "تخلیه" اقتصادی از مستعمرات جبران می‌شد تسویه می‌کرد.

اما ایالات متحده در دوران پس از جنگ در موقعیت "نیک‌بختی"ای مشابه نبوده است؛ کسری بازرگانی آن نسبت به سایر قدرت‌های بزرگ سبب شده است بیشتر و بیشتر در بدهی فرو رود. تلاش‌اش برای جلوگیری از فرو رفتن در بدهی بیشتر که بخشی از طرح ترامپ با نام "دوباره آمریکا را باعظمت کنیم" شمرده می‌شود و به همین منظور با اِعمال تعرفه‌ها علیه تمام شریکان تجاری‌اش در شرایطی که در تقاضای کلی در اقتصاد سرمایه‌داری جهان به دلیل فشار سرمایهٔ مالی جهانی شده برای پرهیز از کسری‌های بودجه و مالیات بستن بر ثروتمندان از برای افزایش هزینه‌های دولتی افزایشی در جایی مشاهده نمی‌شود، تنها به افزایش بحران جهانی سرمایه‌داری خواهد انجامید به‌گونه‌ای که باری سنگین به‌ویژه بر دوش جهان سرمایه‌داری غیر ایالات متحده خواهد گذاشت.

بنابراین، رویکرد ترامپ برای زنده کردن امپریالیسم غرب درواقع تلاشی است هم برای داشتن کیک و هم نوش‌جان کردن آن، یعنی می‌خواهد از تمام مزایای رهبری جهان بدون پرداخت هزینه‌هایش بهره‌مند شود. تلاش او برای پافشاری بر رهبری ایالات متحده با اِعمال تعرفه بر دیگران، روشی مشابه سیاست "همسایه‌ات را فقیر کن" است. چنین سیاستی به‌معنای تضمین رشد برای خود با گرفتن بازارها از دیگران است که در اساس با طرح بازپس‌گیری سرکردگی امپریالیستی در تضاد است. اگر بایدن امپریالیسم را به یک بن‌بست کشانده است، تلاش ترامپ برای رهایی امپریالیسم از چنین وضعیتی تنها به جابه‌جایی مشکل در بن‌بستی دیگر منجر خواهد شد.

ادامهٔ شادباش نوروزی کمیتهٔ مرکزی ...

باوجود اذیت و آزارهای مأموران امنیتی، هر جمعه پشت درِ بستهٔ خاورانِ حاضر می‌شوند و بر حق حضور بر مزار عزیزان‌شان استوار می‌مانند.

هم‌میهنان گرامی!

نشست وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در بهمن‌ماه ۱۴۰۳ با ابراز نگرانی شدید از وضعیت کشور، همچنین تأکید کرد که با شروع زمامداری دولت "ترامپ" در آمریکا و همکاری تنگاتنگ آن با دولت فاشیستی "نتانیاهو" در تهدید کردن حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران، ادامه دادن به تحریم‌های مخرب اقتصادی که خطر گسترش‌شان نیز وجود دارد، همراه با خطر دخالت جدی قدرت‌های امپریالیستی و متحدان ارتجاعی منطقه‌ای‌شان در امور کشور ما، و همچنین فعالیت نیروهایی که هدف‌شان جایگزین کردن استبداد مذهبی کنونی با استبداد در قالب سلطنتی‌اش یا دیکتاتوری مذهبی‌ای دیگر است، وظیفه‌ای بسیار دشوار و مهم پیشِ رویِ همهٔ ما قرار داده است. در سازمان دادن اعتراض‌های نیروهای اجتماعی مختلف و ارتقا دادن این اعتراض‌های پراکنده به جنبش سراسری‌ای ضداستبداد با شرکت کارگران، زحمتکشان، بازنشستگان، فرهنگیان، زنان، و جوانان کشور تلاش‌های‌مان باید دوچندان شود. تجربهٔ چهار دهه مبارزهٔ دلیرانه و پُرهزینهٔ جنبش مردمی با حکومت دیکتاتوری و ضدمردمی جمهوری اسلامی نشان داده است فقط با اتحادِ عمل و هماهنگی تمامی گردان‌های اجتماعی و حمایت فعال همهٔ نیروهای ملی و آزادی‌خواه کشور می توان به تغییر دادن اوضاع کنونی و آماده ساختن شرایط به‌منظور تحقق یافتن تحول‌هایی بنیادی، دموکراتیک، و پایدار امیدوار بود.

با امید به پیروزی‌های بزرگ برای جنبش مردمی، برای پیروزی مبارزهٔ دلیرانه کارگران، زحمتکشان، بازنشستگان، پرستاران، فرهنگیان، و دانشجویان، زنان، و خلق‌های زیرستم میهن‌مان، و با امید به باز شدن "روزنه"هایی واقعی برای اتحادِ عمل همهٔ نیروهای مترقی و آزادی‌خواه کشور در جهت پایان دادن به حکومت استبدادی جمهوری اسلامی.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
۲۰ اسفندماه ۱۴۰۳

ادامهٔ پایان تاریخ مصرف طرح برگماری ...

به‌جای "حاکمیت یکدست"، به‌رغم موفقیت‌های ابتدایی اندک در مدیریت کردن موقتی وضع نامتعادل حکومت ولایی، خیلی زود به گِل نشست. واقعیت آن است که هیچ‌یک از جریان‌های سیاسی و سران حکومتی، از خامنه‌ای تا پزشکیان و قالیباف و از اصول‌گرایان "متعادل" تا پایداری‌چی‌ها و اصلاح‌طلبان، پایگاه اجتماعی چشمگیر و مطمئنی ندارند. از این رو، در افکار عمومی، همهٔ آنها به قول معروف سر و ته یک کرباس شناخته می‌شوند. بیشتر مردم می‌دانند که با وجود رقابت‌ها و برخوردهای گاه شدید بین این خودی‌های درون حکومت، فعالیت این افراد و جریان‌های سیاسی و تنش و کنش و واکنش بین آنها هیچ ربطی به محقق شدن تغییرات اساسی و خواست‌های مبرم آزادی و عدالت اجتماعی ندارد. تحقق تغییرات بنیادی فقط با همّت جنبش مردمی و کنار زدن رژیم دینی مستبد و فاسد کنونی ممکن است.

در ایران امروزی، شالودهٔ همهٔ عوامل اساسی و تعیین‌کننده در رژیم و هر تلاشی برای دستیابی به منافع شخصی و گروهی و رانت‌های سیاسی-اقتصادی در نهایت به رأس قدرت مطلق- دیکتاتور خامنه‌ای- یعنی همان "هستهٔ سخت قدرت" و "تندرو های" آتش به اختیار زیر فرمان او در مجلس، قوهٔ قضائیه، دولت، بازداشتگاه‌ها، دادگاه‌ها، و زندان‌ها وصل و متکی است. اکنون کاملاً روشن است که همهٔ این رقیب‌های سرسخت متصل به هرم قدرت برای "حفظ نظام" در مقابل هر تهدیدی از جانب مردم همواره بر محور ولایت فقیه با یکدیگر متحد می‌شوند و حفظ این کانون قدرت برایشان "اوجَب واجبات" است. این فرایندی قاعده‌مند و ناگزیر در حکومتی است که بر اساس ایدئولوژی "اسلام سیاسی" و ولایت فقیه استوار است.

اما مهم این است که در پی بی‌اعتبار شدن جایگاه ولی فقیه و شخص خامنه‌ای و ناکام ماندن نقشه‌های متعدد اخیرش، اکنون فرصت باارزشی پیدا شده است برای عقب نشاندن دیکتاتور- یعنی "هستهٔ سخت"، "سیستم سیاسی"، یا "حاکمیت"- و نجات کشور از شَر سیاست های مخرب "رهبر" در شرایط بسیار حساس کنونی که می توانند امنیت، استقلال، و زندگی زحمتکشان را به مخاطره بیندازند. سیاست‌های داخلی و خارجی خامنه‌ای و اعوان و انصارش در عرصه‌های گوناگون با شکست سختی روبه‌رو شده است. پروژهٔ برگماری پزشکیان اکنون بی‌اثر شده است. پزشکیان برای مدت طولانی نمی‌تواند هم از ولی فقیه تبعیت کند و هم خودش را مقصر نداند و بگوید "بنده اعتقادم این یا آن بود، اما رهبری چیز دیگری فرمودند...". تاریخ مصرف این سخنان دوپهلو و سازشکارانه و مُزورانه مدت‌هاست که گذشته است. خود پزشکیان و خامنه‌ای نیز این را می‌دانند و می‌بینند که در برابر اَبَربحران‌های در هم تنیدهٔ داخلی و خارجی به بن‌بست رسیده‌اند. تأمین زندگی شایسته برای زحمتکشان در توان و خواست این مرتجعان نیست.

جمهوری اسلامی ایران با ساختارها و سیاست‌های کنونی‌اش قادر به رفع بحران‌های موجود در جامعه نیست. این رژیم حتی در مدیریت کردن موقتی پیامدهای زیان‌بار بحران‌های چندوجهی داخلی و خارجی و تداوم بقایش سرگردان شده است. دیر یا زود، برای گزینش دیکتاتور بعدی در مقام "نمایندهٔ خدا بر زمین"، بحران بزرگ و نقطه‌ضعف دیگری بر حکومت اسلامی تحمیل خواهد شد که بار دیگر آن را در رویارویی خطرناکی با بخش اعظم جامعه قرار خواهد داد که خواهان برچیدن بساط این رژیم استبدادی است. با تدارک جبههٔ متحد ضدّدیکتاتوری با شرکت افراد و سازمان‌های ترقی‌خواه از هم‌اکنون می‌توان با بهره‌گیری از این نقطه‌ضعف پیکان مبارزه را به سمت قلب استبداد حاکم، یعنی نهاد ولایت فقیه و ساختارهای اصلی اعمال قدرت، نشانه گرفت و راه گذار از دیکتاتوری کنونی به سوی جمهوری ملی و دموکراتیک را گشود.

ادامهٔ شادباش نوروزی کمیتهٔ مرکزی ...

سالی که گذشت سالِ دشواری‌های فزایندهٔ مادی و معنوی اکثر شهروندان میهن‌مان، سالِ شدت یافتن فقر و محرومیت، سالِ ادامه پیدا کردن هجوم رژیم به حقوق انسانی زنان، موج پی در پی سرکوب کردن مبارزان راه آزادی و صادر شدن حکم‌های اعدام در بیدادگاه‌های رژیم ضدمردمی ولایت فقیه و اجرای آن‌ها بود.

همچنین در سالِ گذشته شکست‌های راهبردی رژیم ولایی در اجرای سیاست‌های مداخله‌گرانه، پرهزینه، و نابخردانه در منطقهٔ خاورمیانه را شاهد بودیم، سیاست‌هایی که به‌زیان منافع ملی کشورمان بود و می‌توانست ایران را به درگیری‌های نظامی‌ای خانمان‌سوز و فاجعه‌بار بکشاند. این شکست‌های سنگین بین سران رژیم در خصوص سرنوشت حکومت و احتمال تکرار حوادث سوریه در ایران نگرانی‌هایی جدی به‌وجود آورده است. سخنان علی خامنه‌ای پس از این شکست‌ها و ادعاهای پوچ و عوام‌فریبانه‌اش دربارهٔ "پیروزی‌های بزرگ" در آیندهٔ نزدیک، در خصوص رهبری و سیاست‌هایی فاجعه‌بار که رژیم در سال‌های اخیر دنبال کرده و می‌کند سؤال‌هایی بسیار برانگیخته است.

سالی که گذشت سالِ تلاش‌ها و مانورهای رژیم ولایت فقیه و جابه‌جا کردن مهره‌های کارگزاران آن به‌منظور حفظ حاکمیت استبدادی‌اش بود. حزب ما در همان دورهٔ تبلیغات وسیع حکومتی به‌صراحت تأکید کرد که تأییدِ صلاحیتِ مسعود پزشکیان برای نامزدی مقام ریاست‌جمهوری (تأییدِ صلاحیتِ کسی که در دو دوره از انتخابات ریاست‌جمهوری و همچنین در انتخابات دورهٔ اخیر مجلس- مجلس دوازدهم- رد صلاحیت شده بود) سازمان‌یافته و به‌دستور مستقیم ولی فقیه است تا از این طریق و به‌میدان آوردن سازمان‌یافتهٔ اصلاح‌طلبان حکومتی برای توهم‌زایی در مورد مسعود پزشکیان و ایجاد امید کاذب برای پیدا شدن "روزنه"ای صورت گرفت (همان‌طور که در دوران نمایش انتخاباتی حسن روحانی آزمایش شده بود). به‌رغم این تلاش‌های رژیم در زمینهٔ نمایش انتخاباتی ریاست‌جمهوری که حاکمیت مترصد بود حماسه‌ای در تأیید رژیم ولایت فقیه از آن بسازد، با تحریم از سوی اکثر مردم میهن ما به‌پایان رسید. حتی بر اساس آمار رسمی رژیم، در برخی از شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران، میزان مشارکت رأی‌دهندگان به‌سختی به بیش از ۳۰ درصد رسید (به‌گزارش ایسنا، رئیس ستاد انتخابات استان تهران اظهار داشت: تعداد واجد شرایط برای چهاردهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ۱۰ میلیون و ۱۹۹ هزار و ۷۴۲ نفر بودند که در این دوره از انتخابات در هشتم تیرماه در پایتخت، سه میلیون و ۳۶۶ هزار و ۲۶۴ رأی به‌کار بردند). روند انتخاب کابینه پزشکیان با نظارت مستقیم علی خامنه‌ای و تأکیدِ پزشکیان بر اجرا کردن "فرامین رهبری"، نادرست بودن فرضیه‌های پیدا شدن "روزنه" بی‌درنگ به‌اثبات رسید. بحران دولت پزشکیان تنها ۹ ماه پس از بر سر کار آمدن آن به‌حدی رسیده است که در روزهای اخیر وزیر اقتصادش از جانب مجلسی که برگماردگان ولی فقیه، سپاه، و ارگان‌های امنیتی را دربر دارد عزل و برکنار شد و "ظریف" مشاور راهبردی‌اش به‌دستور "اژه‌ای"- رئیس قوه قضائیه- استعفا داد، و همچنین- بر اساس گزارش رسانه‌های عمومی- برخی از هوادارانش از ضرورت استعفای خودِ او سخن گفته‌اند.

هم‌میهنان گرامی!

سالی که گذشت سالِ ادامه یافتن مبارزهٔ کارگران، بازنشستگان، فرهنگیان، و زنان کشورمان بود. از نمونه‌های برجسته این مبارزه به اعتصاب کارگران پروژه‌ای و ارکان ثالث نفت برای رفع تبعیض‌ها و دست یافتن به دستمزدی پاسخگوی نیاز انسان می‌توان اشاره کرد، اعتصابی که بیش از هشت هزار کارگر از ۶۱ شرکت نفتی در بر پا کردن آن مشارکت داشتند. خواست کارگران اعتصابی از جمله پرداخت مزد یکسان و ایجاد شرایط کاری‌ای برابر با شرایط کاری کارمندانِ رسمی و بهره‌مندی از تمام مزایای شغلی صنعت نفت بوده است. همچنین کارگران اعتصابی خواستار پایان دادن به سرکوب، اخراج، و ممنوع‌الورود کردن کارگران به محل کار، حذف پیمانکاران، افزایش دستمزد، و بهبود وضعیت خوابگاه‌ها و غذاخوری‌ها بودند. کارگران پیمانکاری صنعت نفت مانند میلیون‌ها کارگر زحمتکش کشور همچنین اعلام کردند دولت‌های رژیم ولایت فقیه در غارت کردن اندوخته‌های صندوق‌های بازنشستگی سهیم بوده‌اند و خدمات درمانی رایگان بیمه شدگان را از بین برده‌اند. ادامه یافتن مبارزهٔ کارگران و زحمتکشان در شهرها و مراکز صنعتی از معضل‌ها و چالش‌هایی جدی در برابر رژیم و نیروهای سرکوبگرش است. به‌رغم دستگیر کردن بی‌وقفهٔ بسیاری از فعالان کارگری این مبارزه همچنان ادامه دارد چنان که در روزهای اخیر کارگران در شهرهای مختلف تجمع‌ها و راهپیمایی‌های اعتراضی بر پا کردند از جمله در شهر شوش که گروهی از کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه در اعتراض به مشکل‌های معیشتی‌شان دست به اعتصاب زدند.

سالی که گذشت سالِ مبارزهٔ پیگیر و دلیرانهٔ بازنشستگان کشور در سراسر ایران بود. هر هفته بازنشستگان در حرکت‌های اعتراضی‌ای سازمان‌یافته نسبت به سیاست‌های رژیم خصوصاً در غارت کردن صندوق‌های بازنشستگی و سازمان تأمین اجتماعی تجمع و اعتراض می‌کنند. برای نمونه، بازنشستگان "سازمان تأمین اجتماعی" در یکشنبه ۱۲ اسفندماه در مورد وضعیت نامناسب معیشت‌شان از جمله در شهرهایی مانند اهواز، اصفهان، تهران، رشت، شوش، شوشتر، و کرمانشاه تجمع اعتراضی برگزار کردند. در جریان این حرکت‌ها بازنشستگان شعارهایی سر دادند که از آن جمله‌اند: "نه مجلس، نه دولت/ نیستند به‌فکر ملت"، "دشمنِ ما همین‌جاست/ دروغ می‌گن آمریکاست"، "ما بازنشستگانیم/ دنبالِ حقمانیم"، "تا حقِ خود نگیریم/ آرام نمی‌نشینیم"، "گرانیِ تورم/ بلایِ جانِ مردم"، و "وعده وعید کافیه/ سفرهٔ ما خالیه".

از دیگر عرصه‌های مبارزهٔ زحمتکشان میهن علیه سیاست‌های ضدمردمی حکومت جمهوری اسلامی در سال گذشته به مبارزهٔ پرستاران در شهرهای مختلف می‌توان اشاره کرد. در شهریورماه پرستاران در اعتراض به وضعیت ناگوار شغلی دست به اعتصاب زدند، اعتصابی که پس از مرگ یک پرستار ۳۲ ساله به‌علت فشار کار ناشی از بهره‌کشی وحشیانه، تبعیض قائل شدن مدام، توهین شدن در حین کار، احضار و پرونده‌سازی از سوی حراست و نهادهای امنیتی و تهدید به اخراج صورت گرفت. این برخوردهای مرگ‌بار با پرستاران که بنا به شغل‌شان جان بر کف دارند در استان البرز و شهرهای کرج و شیراز آغاز شده و به استان‌های یزد، بوشهر، شهرهای اصفهان، اهواز، اراک، همدان، مشهد، یاسوج، زنجان، و تبریز گسترش یافته است. بر اساس اظهارنظر دبیرکل خانه پرستار، "حدود ۵۰ بیمارستان درگیر اعتصاب هستند." دو هفته پس از آغاز اعتصاب پرستاران در نقاط مختلف کشور معاون پرستاری وزارت بهداشت چالش‌های حوزهٔ سلامت به‌خصوص در حوزه پرستاری را به‌شکل عام و "در مرز نقطهٔ جوش و بحران" توصیف کرد.

سالی که گذشت سالِ ادامه یافتن مبارزهٔ قهرمانانهٔ زنان در راستای خیزش "زن، زندگی، آزادی" در مقابله با سیاست‌های رژیم ولایت فقیه به‌ویژه سیاست ضدانسانی "حجاب اجباری"، تفکیک جنسیتی، و محرومیت زنان از بسیاری از حقوق اولیه و انسانی‌شان بود. مبارزهٔ زنان زندانی سیاسی و نقش تحسین‌برانگیزشان در "کارزار سه‌شنبه‌های 'نه' به اعدام" از بهمن‌ماه ۱۴۰۲ با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در سه‌شنبه‌های هر هفته آغاز شده و تا کنون ادامه دارد ستودنی است. این کارزار در ۳۸ زندان کشور در ۱۴ اسفندماه ۱۴۰۳ پنجاه‌وهشتمین هفتهٔ برپایی اعتصاب‌هایش در "سه‌شنبه‌ها" را پشت سر گذاشت.

سالی که گذشت سالِ مبارزهٔ پیگیر خانواده‌های جان‌باختگان "خاوران" و مادران "دادخواه" ایران بود که بسیاری از این مادران داغدار به‌جرم دادخواه بودن‌شان با حبس و پرونده‌های امنیتی روبرو بوده و هستند. گلزار "خاوران"، جایگاه مزارهای دستجمعی فرزندان وطن و نمادِ "فاجعهٔ ملی" تابستان ۶۷، مانند نوروز گذشته اکنون بیش از یک سال است که بر روی مادران و خانواده‌های جان‌باختگان بسته شده است و درمحاصرهٔ نیروهای امنیتی ورود به آن ممنوع است. اما مادران و خانواده‌های جان‌باختگان، مقاوم و پیگیر،

ادامه در صفحهٔ ۷

راهبردِ (استراتژیِ) امپریالیسم برای احیای خود

سیاست خارجی دونالد ترامپ مفسران را به‌شدت سردرگم کرده است. موضع‌گیری‌های بسیار متفاوت او در برابر اوکراین و غزه که در مورد اول گویا به‌دنبال صلح است و در مورد دوم پاک‌سازی قومی را درخواست می‌کند مفسران را به این فکر واداشته که آیا تأثیرگذاری او بر امور جهانی "مثبت" است یا خیر. با این حال، دلیل چنین سردرگمی نه در اقدام‌های ترامپ، بلکه در نبودِ شناخت از پدیدهٔ امپریالیسم نهفته است. در این‌که امپریالیسم غرب به‌رهبری ایالات متحده خودش را به بن‌بست کشانده است تردیدی نیست، بن‌بستی که در آن گزینه‌ها بین شدت یافتن فاجعه‌بار جنگ در اوکراین حتا تا سطح رویارویی هسته‌ای و یا فرسایش تدریجی سرکردگی امپریالیستی محدود است. دونالد ترامپ در تلاش است امپریالیسم را از چنین بن‌بستی دشوار نجات دهد. نکته این نیست که او "طرفدار صلح" است یا "طرفدار جنگ" یا این‌که آیا به منافع اروپا توجه دارد یا خیر. نکته این است که او درحال پیگیری راه‌برد امپریالیستی‌ای جایگزین است که بتواند امپریالیسم را از این بن‌بست نجات دهد، توانایی او در اجرای این سیاست‌ها نیز از این واقعیت ناشی می‌شود که درگیر تصمیم‌های گذشته که این بن‌بست را ایجاد کرده‌اند نبوده است.

شیوهٔ ترامپ برای بازپس‌گیری سرکردگی امپریالیسم ایالات متحده که به‌تدریج درحال فرسایش است ترکیبی از سیاست هویج و چماق است. فرض اساسی که زیربنای تحریک‌هایی بود که به جنگ اوکراین منجر شد، یعنی این‌که روسیه به‌دلیل این جنگ می‌توانست تسلیم خواست‌های غرب شود نادرست از آب درآمده است. نه تنها اوکراین در طول جنگ پیوسته بخشی از سرزمینش را از دست داده، بلکه تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه که قرار بود "روبل را به خاکستر تبدیل کند" یکسر پیامدی وارونه به‌همراه داشته است. روبل پس از یک افت کوتاه‌مدت، به سطحی نسبت به دلار دست یافت که حتا بالاتر از دوره پیش از تحریم‌ها بود، و مهم‌تر این‌که این تحریم‌ها واکنشی ایجاد کردند که در آن به‌چالش طلبیدن سرکردگی دلار در دستورکار قرار گرفت.

در نشست قازان در روسیه، کشورهای عضو بریکس جداً خواستار "دلارزدایی" شدند. تحریم‌های یک‌سویهٔ امپریالیستی تا زمانی که نسبت به چند کشور کوچک اعمال شوند بسیار تأثیرگذار می‌توانند باشند، اما هنگامی که شمار زیادی از کشورها و به‌ویژه کشورهایی بزرگ، توسعه‌یافته، و سرشار از منابع مانند روسیه را هدف قرار می‌دهند نه تنها اثربخشی‌شان را در حکم تحریم از دست می‌دهند، بلکه تشکیل بلوکی از کشورها را موجب می‌شوند که در برابر ساختار امپریالیستی غالب که نظم اقتصادی بین‌المللی نامیده می‌شود صف‌آرایی می‌کنند. این ساختارِ جایگزین حتا کشورهای غیرتحریمی را نیز به دامان خود درمی‌کشد.

این درست همان چیزی است که روی داده و ترامپ نیز هنگامی که به قدرت رسید با آن روبرو شد. بخش "چماق" در پیاده کردن سیاست "هویج و چماق" او به‌خوبی شناخته شده است. او تهدید کرد تعرفه‌هایی سنگین علیه کشورهایی که در پی دلارزدایی هستند اعمال خواهد کرد، امری که زورگیری‌ای بی‌پردهٔ امپریالیستی شمرده می‌شود و برخلاف آیین‌های سرمایه‌داری است. زیرا بر اساس این آیین‌ها، هر کشوری حق دارد با هر ارزی که بخواهد به‌شرطی که هم‌خوان با خواست شریکش باشد تجارت کند. همچنین می‌تواند ثروتش را در هر ارزی که می‌پسندد نگه‌دارد. محدود کردن این آزادی با اِعمال تعرفه‌های بالا زورگویی‌ای بی‌پرده است که هیچ نظم بین‌المللی‌ای نمی‌تواند به‌طورصریح آن را تأیید کند. اما ترامپ در جایگاه یک امپریالیست گستاخ و بی‌امان، در کاربست چنین روش زورگویی اقتصادی‌ای آشکار هیچ تردیدی نداشته است.

تلاش او برای پایان دادن به جنگ اوکراین بخش "هویج" در این شیوهٔ هویج و چماق است. به‌جای شکل‌گیری یک بلوک قدرت جایگزین علیه ایالات متحده و علیه امپریالیسم غرب به‌طورکلی، پایان دادن به این جنگ بر اساس شرایطی که برای روسیه نامطلوب نباشد روسیه را از پیوستن به هرگونه بلوک جایگزینی دور نگه می‌دارد. به‌این ترتیب تلاش‌های ادامه‌دار برای

به‌چالش کشیدن سرکردگی امپریالیسم ایالات متحده را تضعیف خواهد کرد.

بدیهی است هر گونه پایان جنگ در اوکراین که حاصل گفت‌وگو باشد با خوش‌آمد گفتن به آن باید روبرو شود، اما برداشت از این پایان به‌معنای تمایل داشتن به صلح یا پیش بُردن خواست‌های ایالات متحده به‌هزینهٔ "نگرانی‌های امنیتی" اروپا از هر جهت خطا است. رسالت ترامپ دست یافتن به صلحی واقعی نیست، وگرنه آن اظهارنظرهای سرتاپا ستیزه‌جویانه دربارهٔ غزه را مطرح نمی‌کرد. در واقع، سرمایه‌داری در سرشت خود صلح‌زدا است همان‌طور که "ژان ژورس"، سوسیالیست فرانسوی، به‌درستی گفته است: "سرمایه‌داری جنگ را در درون خود حمل می‌کند، همان گونه که ابرها باران را." انگیزهٔ واقعی ترامپ نه دست یافتن به صلح بلکه بهبود وضعیت سرکردگی امپریالیسم ایالات متحده است. به‌همین ترتیب، گفتمان "امنیت اروپا" موضوعی برای گمراه ساختن کامل است: امنیت اروپا هرگز از سوی روسیه تهدید نشده است، و تمام هیاهو دربارهٔ هجوم "امپریالیسم روسیه" برای تسلط بر اروپا تنها بهانه‌ای برای توجیه گسترش‌طلبی ناتو بود. بنابراین، شگرد صلح ترامپ هیچ تهدیدی برای امنیت اروپا شمرده نمی‌شود.

اختلاف‌نظر ترامپ با دولت‌گردانان حاکم کشورهای اروپایی ناشی از دو راه‌برد جایگزین ناهمسانی است که امپریالیسم در این زمان می‌تواند دنبال کند. یکی راه‌برد پیشین بایدن است که روی در رویی با روسیه را ترویج می‌کند که به بن‌بست رسیده است، و دیگری راه‌بردی است که بر پایان دادن به جنگ اوکراین و دور کردن روسیه از یک بلوک مخالف سرکردگی امپریالیسم غربی استوار است. حاکمان اروپایی به راه‌برد نخست پایبند هستند، در حالی که ترامپ در تلاش است تا راه‌برد دوم را به‌پیش برد. به‌همین ترتیب مخالفت حزب نونازی "جایگزین برای آلمان" (AfD)با جنگ اوکراین را از همین منظر باید تفسیر کرد: ستیزه‌جویی شدیدش با موضوع فلسطین در برابر تمایلش به پایان جنگ در اوکراین نه نشان‌دهندهٔ همراهی‌اش با خواست همگانی مردم به صلح است و نه بی‌اعتنایی‌اش نسبت به "امنیت اروپا"، بلکه بیانگر موضع‌گیری راهبردی‌ای مشخص است.

البته طرح ترامپ برای رهایی امپریالیسم از بن‌بستی که در آن گرفتار شده است هم‌زمان طرحی است برای تأکید بر بازگرداندن جایگاه سرکردگی ایالات متحده بر کل بلوک امپریالیستی است. شعار او "دوباره آمریکا را با عظمت کنیم" طرحی برای بازآفرینی جهانی است که بدون چالش زیر سلطهٔ امپریالیسم غربی با رهبری بی‌چون‌وچرای ایالات متحده باشد. این به‌معنای ادامه یافتن راه‌بردِ وابستگی اروپا به منابع انرژی ایالات متحده است. این وابستگی پس از انفجار خط لولهٔ گاز "نورد استریم ۲" از روسیه به اروپا آغاز شد، انفجاری که گویا به‌دست "دولت پنهان" ایالات متحده انجام گرفت.

اما در راهبردِ ترامپ یک تناقض اساسی وجود دارد. برای کسب "رهبری" در جهان سرمایه‌داری هزینه‌ای باید پرداخت شود. ترامپ بر آن است که نقش رهبری آمریکا را بدون پرداخت این هزینه به‌دست آورد. این هزینه به‌این معناست که "رهبر" کسری تجاری در مقابل سایر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری را باید بپذیرد تا به جاه‌طلبی‌های آن‌ها توجه شود و از فروپاشی کل نظام سرمایه‌داری جلوگیری شود. این همان شیوه‌ای است که بریتانیا در دوران رهبری‌اش به‌کار گرفت و ایالات متحده نیز از چنین شیوه‌ای در این دوران بهره می‌برده است. کسری تجاری بریتانیا نسبت به اروپا و ایالات متحده (که در آن زمان قدرت‌های عمده شمرده می‌شدند) آسیبی به آن وارد نکرد، زیرا این

ادامه در صفحهٔ ۷

بحرانِ سیاست در طبقهٔ کارگر آلمان

"نیک رایت"، ژورنالیست کمونیست و شناخته شده در جنبش کارگری، در مقاله‌اش (۲۶ فوریه ۲۰۲۵/ ۸ اسفندماه ۱۴۰۳) در روزنامهٔ "مورنینگ استار" استدلال می‌کند که حزب راست افراطی "آلترناتیو برای آلمان" (" AfD") توانست در انتخابات اخیر آلمان فدرال بخش‌هایی از طبقهٔ کارگر را با طرح مسئله‌هایی جذب خود کند که نیروهای چپ در موردشان اختلاف نظر داشتند و نتوانستند موضع‌گیری‌ای منسجم کنند. این وضعیت در برخی کشورهای دیگر اروپایی نیز تکرار شده است.

در حالی که رشد حزب راستگرای پوپولیست "آلترناتیو برای آلمان" توجه‌ها را به‌خود جلب کرده است، افکار عمومی لیبرال در بریتانیا با نگرانی به بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های این جریان خاص آلمانی با حزب "اصلاحات بریتانیا" (" Reform UK") می‌پردازد، آنچه اعضای پارلمان از حزب کارگر بریتانیا را هم از این رشد و کاسته شدن یکباره حمایت از حزب "سوسیال‌دموکرات آلمان" (" SPD") نگران کرده است.

در انتخابات آلمان، حزب پیروز از نظر افزایش آرا حزب "آلترناتیو برای آلمان" بود که با کسب ۸ / ۲۰ درصد آرا تقریباً تعداد رأی دهندگانش را دو برابر کرد درحالی که "ائتلاف" دو حزب محافظه‌کار "دموکرات مسیحی" (" CDU") و "سوسیال مسیحی" (" CSU") رأی‌هایش را ۴/۴ درصد افزایش داد و به ۶/ ۲۸ درصد رساند. این افزایش رأی ائتلاف رهبر تهاجمی راستگرای آن یعنی "فریدریش مرتس" را به‌احتمال بسیار جانشین "اولاف شولتس" از حزب "سوسیال‌دموکرات" صدراعظم آلمان خواهد کرد. حزب سوسیال‌دموکرات بدترین نتیجه در یک انتخابات فدرال و همچنین بیشترین میزان کاهش رأی را تجربه کرد و درنهایت با کسب فقط ۴/ ۱۶ درصد آرا به‌طرزی تحقیرآمیز شکست خورد. حزب "دموکرات آزاد آلمان [لیبرال]" (" FDP") که به‌شدت طرفدار منافع کلان‌سرمایه‌داری و نولیبرالیسم است و با خروجش از کابینهٔ ائتلافی حاکم موسوم به "چراغ راهنمایی" (قرمز- زرد -سبز) برگزاری انتخابات زودهنگام را موجب شد، با کسب فقط ۳۳/ ۴ درصد آرا حد نصاب ۵ درصد آرا را نتوانست کسب کند از بوندستاگ (مجلس مرکزی آلمان فدرال) حذف شد. "ائتلاف زارا واگنکنشت" (" BSW") نیز به‌گونه‌ای مشابه با حزب "دموکرات آزاد آلمان [لیبرال]" حضور پارلمانی‌اش را از دست داد و با به‌دست نیاوردن درصدی ناچیز- فقط ۰۳ / ۰ درصد (سه‌صدم درصد)- کمتر از حد نصاب ۵ درصد نتوانست به بوندستاگ راه یابد. در مجموع ۶/ ۴ درصد آرا از سوی حزب‌های کوچک تر کسب شد که با در نظر گرفتن حذف آرای حزب "دموکرات آزاد آلمان" و "ائتلاف زارا واگنکنشت" یک‌هشتم آلمانی‌ها هیچ نماینده‌ای در پارلمان نخواهند داشت. درنتیجه، هدف فریدریش مرتس برای تشکیل کابینهٔ ائتلافی با پیچیدگی کم‌تری روبه‌رو خواهد بود. البته دلیل برای حد نصاب ۵ درصد همواره این "ضرورت" بوده است که از ورود جریان‌های سیاسی افراطی جلوگیری شود و زمینه‌ای برای انحصار قدرت از سوی اجماع میانه‌روها فراهم گردد.

به‌طور خلاصه، ائتلاف دو حزب "دموکرات مسیحی/سوسیال مسیحی" با افزایشی اندک در آرای کسب شده در جایگاه نخست قرار گرفت، حزب "آلترناتیو برای آلمان" تعداد رأی‌هایش را دو برابر کرد، آرا تمامی حزب‌های ائتلاف موسوم به "چراغ راهنمایی" کاهشی چشمگیر داشتند، درحالی که حزب "چپ" (" Die Linke") از آستانهٔ نابودی بازگشت. به‌طورکلی، افزایش میزان مشارکت رأی دهندگان نشان‌دهندهٔ تعمیق بحران و تشدید تضادهای سیاسی پیرامون جنگ و مهاجرت، ریاضت اقتصادی، و هزینه‌های دفاعی است. درحالی که ائتلاف دو حزب دموکرات مسیحی/سوسیال مسیحی پیروز شد، میزان آرای آن‌ها کم‌تر از هدف‌شان با ۳۰ درصد و پایین‌تر از حد انتظار بود. برندهٔ بزرگ این انتخابات حزب آلترناتیو برای آلمان است که اکنون بزرگ‌ترین حزب در ایالت‌های آلمان شرقی سابق محسوب می‌شود، هرچند آرای آن اندکی کم‌تر از سطح مورد انتظارش بود. حزب "چپ" در سطح ملی به‌طرزی قابل توجه قدرت یافت و با کسب ۷/ ۸ درصد آرا، از رأی‌دهندگانی (به‌ویژه جوانانی) که از حزب سبزها و حزب سوسیال‌دموکرات رویگردان شده بودند، بهره برد. این تحول با افزایش ناگهانی تعداد اعضای جدید در دوره

Morning Star

WEDNESDAY, FEBRUARY 26, 2025

Germany's crisis of working-class politics

In the recent federal elections the far-right AfD was able to reach sections of the working class on issues over which the left is divided and unable to articulate a coherent position, a situation that is replicated in a number of other European countries, argues NICK WRIGHT

اخیر قابل پیش‌بینی بود. تنها چند ماه پیش، نظرسنجی‌ها حمایت از این حزب را زیر ۳ درصد نشان می‌دادند. با این‌حال حزب چپ در نهایت با کسب ۹/ ۱۹ درصد آرا به بزرگ‌ترین حزب در برلین تبدیل شد، درحالی که حزب دموکرات مسیحی با ۳/ ۱۸ درصد و سبزها با ۸/۱۶ درصد در مقام‌های بعدی قرار گرفتند.

پیش از بهتر شدن اخیر نتایج، حزب "چپ" امیدوار بود با پیروز شدن در اکثریت آرای دست‌کم سه حوزهٔ انتخاباتی حضورش در بوندستاگ را حفظ کند. طبق قوانین انتخابات فدرال، چنین پیروزی در سه حوزه انتخاباتی به حزب‌ها این امکان را می‌دهد که آرا در سطح کشور را در محاسبه تعداد کرسی‌ها در نظر بگیرند. در شرق آلمان، "بودو راملو"، نخست‌وزیر سابق ایالت تورینگن در حوزهٔ انتخاباتی ارفورت، و "سورن پلمان" در لایپزیگ پیروز شدند. "اینس شوردتنر" در برلین-لیشتنبرگ، "گرگور گیزی" در ترپتو-کوپنیک، "پاسکال مایزر" در فریدریش‌شاین-کروزبرگ، و "فرات کوچاک" در نوکولن پیروز شدند. پیروزی در برلین نوکولن که نخستین پیروزی آشکار در یک "حوزه انتخابی غربی" بود به‌ویژه قابل توجه بود.

حزب "چپ" رأی‌هایش در شرق را از دست داد و در ایالت‌های غربی رأی‌هایش را بهبود بخشید، به‌ویژه در شهرهای دانشگاهی و از حزب سبزها رأی جذب کرد. در ظاهر، این به‌این معناست که آرای حزب "چپ" در سطح ملی یکدست‌تر شده است، ولی روند اصلی نشان می‌دهد که این حزب در میان رأی دهندگان جوان به‌ویژه در شهرهای دانشگاهی به‌هزینهٔ سبزها و تا حدی حزب سوسیال‌دموکرات رشد کرده است، ولی در میان کارگران به‌ویژه در منطقه‌های روستایی شرق یا آرا را از دست داده یا در وضعیت تثبیت شده‌ای قرار گرفته است. حزب "آلترناتیو برای آلمان" هم‌اکنون حمایت بین ۳۰ تا ۴۰ درصد از بیکاران و رأی دهندگان آلمانی که خود را کارگر می‌دانند را دارد. دو حزب "چپ" و "آلترناتیو برای آلمان" بیشترین نسبت رأی‌دهندگان جوان را دارند. در چارچوب تضعیف کلی حزب‌های ائتلاف "چراغ راهنمایی" (حزب "سوسیال‌دموکرات آلمان" - قرمز، حزب "سبزها"- سبز، و حزب "دموکرات آزاد" - زرد) کاسته شدن حمایت از حزب "سوسیال دموکرات آلمان" نتیجهٔ شکست این حزب در نمایندگی واقعی منافع مشخص طبقهٔ کارگر است. تشدید بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری و تجلی خاص آن در اروپای درحال افول (و "اتحادیه اروپا" که به‌طرزی فزاینده دچار تفرقه و تنش شده است) به‌شکل فرسایش عمیق آنچه "میانه‌روی" نامیده می‌شود نمایان می‌گردد. سیاست در آلمان به‌طرزی فزاینده دچار دوقطبی‌شدن است. نماد آشکار این وضعیت در تفاوت چشمگیر میان آلمان شرقی و غربی است، به‌گونه‌ای که حزب "آلترناتیو برای آلمان" در آلمان شرقی (جمهوری دموکراتیک آلمان سابق) پیشتاز است، درحالی که حزب‌های "دموکرات مسیحی" و "سوسیال مسیحی" در غرب آلمان برتری دارند.

برای "ائتلاف زارا واگنکنشت" این نتیجه‌ها اگرچه غافلگیر کننده نیستند، اما تکان‌دهنده‌اند. زارا واگنکنشت که زمانی محبوب‌ترین سیاستمدار در آلمان و رهبر پارلمانی حزب "چپ" بود اکنون کرسی‌اش را در بوندستاگ از دست داده است و نمایندگانی که همراه با او از حزب "چپ" جدا شدند دیگر در پارلمان حضور ندارند. زمانی که "ائتلاف زارا واگنکنشت" تأسیس شد، به‌سرعت از حزب

ادامه در صفحهٔ ۱۱

ادامهٔ بحرانِ سیاست در طبقهٔ کارگر ...

"چپ" پیشی گرفت به‌ویژه در شرق آلمان جایی که در سه انتخابات ایالتی (L nder)عملکردی بسیار خوب داشت. این موفقیت عمدتاً بر پایه موضع قاطع ضدجنگ این ائتلاف در مقابل رویکرد انفعالی و عقب‌نشینی‌های حزب "چپ" در قبال حمایت آلمان از جنگ نیابتی ناتو در اوکراین بود.

به‌ویژه در آلمان شرقی مخالفت با جنگ از مرزهای حزبی فراتر می‌رود و حتی حزب "آلترناتیو برای آلمان" با وجود حمایت قوی از تجدید تسلیحات و افزایش هزینه‌های دفاعی، موضعی غیرعادی ضدجنگ اتخاذ کرده است. تفاوت اصلی "ائتلاف زارا واگنکنشت" با حزب "چپ" بیشتر در سیاست خارجی بود، جایی که "ائتلاف زارا واگنکنشت" تنها جریان پارلمانی‌ای بود که سیاست‌های ضد ریاضت اقتصادی را با مخالفت با جنگ و همبستگی با فلسطین درهم آمیخت. با این حال، در فضایی که این موضع‌گیری موجب انزوای "ائتلاف زارا واگنکنشت" از سوی رسانه‌ها و طبقهٔ سیاسی شد، "ائتلاف زارا واگنکنشت" نتوانست از عملکرد چشمگیر اولیه‌اش در انتخابات ایالتی در شرق آلمان بهره‌برداری کند.

حزب "چپ" به‌ویژه در سطح رهبری گرایشی قابل‌توجه را در خود جای داده است که اقدام‌های اسرائیل را تحمل کرده و توجیه می‌کند. برخی از عناصر این گرایش از حزب جدا شده‌اند، و در مقابل، حزب "چپ" کارزارهایی قدرتمند در زمینهٔ ریاضت اقتصادی و مسئله‌های اجتماعی به‌راه انداخته و در تظاهرات ضد فاشیستی حضوری پررنگ داشته است. بااین‌حال، حتی این تظاهرات نیز با مشکل‌هایی همراه بودند، زیرا تا حد زیادی رویدادهایی بین حزبی و زیر حمایت دولت بودند که هدف اصلی‌شان منزوی کردن حزب "آلترناتیو برای آلمان" بود. این امر به‌راحتی در کنار سرکوب دولتی همبستگی با فلسطین و اعتراض‌های ضد جنگ قرار می‌گیرد، بدون آنکه چالشی جدی برای سیاست‌های رسمی ایجاد کند.

"ائتلاف زارا واگنکنشت" از سیاست فعلی مهاجرتی جمهوری فدرال به‌شدت انتقاد می‌کند، به‌ویژه در دوره صدراعظم سابق آنگلا مرکل که بازتابی از سیاست‌های طبقه حاکم آلمان برای جذب پناهندگان از درگیری‌های مختلف خاورمیانه به‌ویژه کارگران ماهر و متخصصان برای برآورده کردن خواست‌های اقتصادی است که دولت توان برآورده کردن‌شان را نداشت (در حال حاضر بیش از ۵ هزار پزشک سوری در آلمان حضور دارند).

فریدریش مرتس برای جذب آرای طرفداران حزب "آلترناتیو برای آلمان" لحن ضدمهاجرتی‌اش را تشدید کرده است. در دوران صدراعظمی آنگلا مرکل، مرتس از منتقدان سرسخت سیاست مهاجرتی او بود. یکی از نشانه‌های تغییر فضای سیاسی، پیروزی یک نامزد جوان از حزب "آلترناتیو برای آلمان" در حوزهٔ انتخابیهٔ سابق مرکل است. سیاست‌های نمایشی مرتس در مورد مهاجرت بازتابی از ریاکاری‌های سیاستمداران اصلی حاکمیت بریتانیا است که دربارهٔ تعداد نسبتاً اندک پناهجویانی که با قایق‌های کوچک از کانال مانش عبور می‌کنند جنجال به‌راه می‌اندازند ولی در مورد ورود گستردهٔ کارگران مهاجری که با تایید دولت و در پاسخ مستقیم به نیازهای اقتصادی جذب می‌شوند سکوت اختیار می‌کنند. محتمل‌ترین نتیجهٔ این انتخابات تشکیل یک "ائتلاف بزرگ" به‌رهبری حزب‌های "دموکرات مسیحی" و "سوسیال مسیحی" با حزب "سوسیال‌دموکرات آلمان" با داشتن نقشی بسیار کوچک خواهد بود. این ائتلاف به‌طرزی فزاینده شامل برنامه‌ای برای تجدید تسلیحات گسترده خواهد بود که از طریق افزایش مالیات‌ها و کاهش هزینه‌های اجتماعی تأمین مالی خواهد شد. این همان پاسخی است که سیاستمداران بورژوای سراسر اروپا در رویارویی با تغییرهای ناشی از جنگ اوکراین در پیش گرفته‌اند.

اتهام‌زنی‌هایی شدید بین حزب "چپ" و "ائتلاف زارا واگنکنشت" در گرفته است، اما واقعیت امر این است که مجموع آرای چپ (هرچند ناهمگون) به همان سطحی بازگشته است که زمانی جریان‌های چپ از شرق و غرب آلمان راهی برای همکاری در چارچوب حزب "چپ" یافته بودند.

یک بحران در سیاست‌های طبقهٔ کارگر وجود دارد که حزب "آلترناتیو برای آلمان" توانسته است بخش‌هایی از این طبقه را به مسئله‌هایی جذب کند که نیروهای چپ دربارهٔشان اختلاف نظر داشته‌اند و نتوانسته‌اند موضع‌گیری‌ای منسجم نسبت به آن‌ها در پیش گیرند. درحالی که برخی از اعضای حزب "چپ" به‌ویژه عناصر کلیدی در رهبری آن به لیبرالیسم و سیاست‌های هویتی گرایش پیدا کرده‌اند، "ائتلاف زارا واگنکنشت" موضعی غیرمتعارف و متمایز در مورد مهاجرت در پیش گرفته که به عملکردهای واقعی پیشین و کنونی دولت آلمان انتقاد دارد. بااین‌حال، "ائتلاف زارا واگنکنشت" نتوانسته است ماهیت ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری کلی موضع‌هایش را به‌درستی منتقل کند یا آن را با تحلیلی دقیق از سیاست‌های مهاجرتی دولت آلمان، آن‌گونه که تعداد زیادی از کارگران تجربه می‌کنند، ترکیب کند. آن‌ها ["ائتلاف زارا واگنکنشت"] از این نظر تقریباً در موقعیتی مشابه سایر نیروهای "چپ" در سراسر اروپا قرار دارند.

اروپا به مشابه داخلی ترامپ ...

گرینلند [به آمریکا] را عادی می‌داند، و با خوشحالی جت‌های جنگندهٔ اف-۳۵ بیشتری به آمریکا سفارش می‌دهد که پول خریدش را نداریم.

اروپا برای اینکه بزرگ و بالغ شود به چند تا شوک نیاز دارد؟ گویا رکود آلمان پس از تحریم‌ها کافی نبود. دخالت ایلان ماسک در مبارزات انتخاباتی چطور؟ کافی نیست. تحقیر شدن از طرف جی دی وَنس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، و پیت هگست، وزیر دفاع آمریکا، در مونیخ کافی نیست؟ هنوز نه. جنگ مالیات گمرکی جدید ترامپ چطور؟ باز هم کافی نیست. دستگاه سیاسی اروپا حالا دوباره وحشت کرده است و مانند اسب وحشی که از طویله فرار می‌کند یورتمه می‌رود- سلاح‌های بیشتر، جنگ بیشتر، و آماده شدن برای جنگ جهانی سوم! اروپا نباید نسخهٔ دوم آمریکا شود. اروپا به ترامپ داخلی خودش نیازی ندارد. در عوض، باید جرئت کند مسیر جدیدی ترسیم و دنبال کند.

در همین حال، کایا کالاس، وزیر امور خارجهٔ اتحادیه اروپا، اصرار دارد که جنگ کثیف جاری در اوکراین را ادامه دهد و با سلاح‌های بیشتر و جان جوانانی که در آستانهٔ بزرگ‌سالی‌اند به آن خوراک برساند. کالاس حقانیت قانونی دموکراتیک برای بیان چنین اظهارات تحریک‌آمیزی ندارد. اروپا به جنگ‌طلبان کمتری مانند کالاس و به بلوغ بیشتری نیاز دارد تا واقعاً مسیرش را تغییر دهد و با کشورهای در حال توسعه‌ای مانند برزیل و چین متحد شود که مدت‌هاست راه‌حل‌های مبتنی بر مذاکره را در پیش گرفته‌اند.

همان‌طور که در »شورش «نوشتم، این جنگ همیشه دو رو داشته است. یک رویش نقض تمامیت ارضی اوکراین و نقض قوانین بین‌المللی در تهاجم روسیه است. کشورهای در حال توسعه این را درک می‌کنند. روی دیگرش جنگ نیابتی آمریکا و روسیه در خاک اوکراین است، جایی که ده‌ها هزار جوان گوشت دم توپ برای این درگیری ژئواستراتژیک می‌شوند. دولت آمریکا بی‌شرمانه اعتراف می‌کند که این جنگی نیابتی بود که آمریکا به آن دامن زد. با این حال، ترامپ اکنون ادعا می‌کند که این جنگ نیابتی جنگی »اشتباه «بوده است، که روسیه دشمن واقعی آمریکا نیست و همهٔ تلاش‌ها باید به جنگ آینده‌ای معطوف شود که دارند برایش آماده می‌شوند: جنگ با چین؛ آن هم صرفاً به این دلیل که آمریکا می‌بیند چین سرکردگی آمریکا در عرصهٔ اقتصادی و فناوری را به چالش کشیده است.

تازه‌ترین سفسطهٔ مُد روز این است که »اگر صلح می‌خواهید، برای جنگ آماده شوید. «بیانی گیرا به نظر می‌رسد، اما فاجعه‌بار است. تاریخ نشان می‌دهد که وقتی اقتصاد کشورها حالت جنگی می‌گیرد و ذهن‌ها را برای درگیری آماده می‌کنند، جنگ نزدیک‌تر می‌شود. تشنج گام‌به‌گام جای تحلیل هوشیارانه را می‌گیرد. سیاستمداران بیشتری در مورد جنگ داد سخن می‌دهند. کمتر کسی جرئت می‌کند از صلح صحبت کند. اندیشه‌ورزی متوقف می‌شود، راه‌حل‌های دیپلماتیک نادیده گرفته می‌شود، و بر سر صلح جهانی قمار می‌شود. قارهٔ اروپا آینده‌ای در جنگ ندارد. نظامی‌سازی باعث از بین رفتن صنعت تولیدش می‌شود و در تنش دائم بودن با همسایگان شرقی ما را به صلح نزدیک نمی‌کند.

جفری ساکس به من می‌گفت: »تجربه‌ام به من می‌آموزد که شما [اروپایی‌ها] باید با طرف مقابل صحبت کنید. نمی‌توانید بگویید 'صحبت نمی‌کنیم- می‌دانیم چه در سرشان می‌گذرد.' دیپلماسی ضروری است، به‌ویژه در لحظات پُرتنش. «اروپا خودش باید راهش را پیدا کند. روسیه جایی نخواهد رفت. نمی‌توانید روسیه را از روی نقشه پاک کنید. اروپا به‌جای فرو رفتن عمیق‌تر در گرداب تشنج و سخنان کلیشه‌یی باید به دیپلماسی سنجیده‌ای روی آورد که مسیری مستقل را مشخص کند، با چشم‌اندازی برای بخش تولید، احترام به قوانین بین‌المللی، و حفظ روابط عملگرایانه با همهٔ غول‌های اقتصادی: آمریکا، چین، هند، روسیه، برزیل، یا آفریقای جنوبی.

اروپا به مشابه داخلی ترامپ نیازی ندارد

نوشته‌ای از پیتر مرتنز، دبیر کل حزب کارگران بلژیک (PVDA-PTB) و نویسندهٔ کتاب "شورش"، در مورد دیدار پُرتنش ترامپ و زلنسکی در روز جمعه ۲۸ فوریه [۱۰ اسفند] در کاخ سفید. او در این نوشته به پیامدهای آن دیدار برای اوکراین و اروپا و همچنین به خطرات نظامی‌سازی بیشتر می‌پردازد.

آنچه پرزیدنت ترامپ دیروز [۲۸ فوریه] با زلنسکی، رئیس‌جمهور اوکراین، کرد معمولاً پشت درهای بسته رخ می‌دهد. البته به قول ترامپ «نمایشی عالی برای تلویزیون» بود. سال‌هاست که آمریکا همین رفتار را با کشورهای «جنوب جهانی» [در حال توسعه] کرده است. از نومستعمره‌ها توقع دارند به‌خاطر توافق‌هایی که برای منابع غارت آنها به آنها تحمیل می‌شود با فروتنی بگویند «متشکریم». «رفتار آن روز ترامپ با نحوهٔ برخوردش با پاناما، گرینلند، یا غزه، با آن انیمیشن نفرت‌انگیز ساخته‌شده با هوش مصنوعی [دربارهٔ هتل‌سازی و ویلاسازی و امکانات تفریح ساحلی در غزه]، هیچ تفاوتی ندارد. آمریکا جهان را کُره‌ای عظیم حاوی منابعی می‌بیند که متعلق به خودش است. این پدیده نام مشخصی دارد: امپریالیسم.

امپریالیسم همیشه بوده و جایی نرفته است. منتها حالا بدون پوشش و بی‌شرمانه به صحنه آمده است و آخرین نیروی باقی‌مانده در مقابلش را که زمانی آن را مهار کرده بود- یعنی قوانین بین‌المللی را- آشکارا زیر پا می‌گذارد.

ترامپ در داخل آمریکا نیز همین کار را می‌کند. او سرمایه‌داری بی‌رحم و آزمند قرن نوزدهم را احیا می‌کند. سرمایه‌داری‌ای بدون هیچ وزنهٔ تعادل در برابرش: بدون سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، بدون حمایت‌های کارگری، و با قدرت مطلق برای تصمیم‌گیری‌هایی که بر زندگی میلیون‌ها نفر اثر می‌گذارد، از جمله اخراج مهاجران. او برای پیروز شدن در این جنگ ایلان ماسک و تیم «وزارت کارآمدی دولت (DOGE)» را به خدمت گرفته است.

رفتار آرام و کنترل‌شدهٔ زلنسکی در مواجهه با قدرتمندترین رئیس‌جمهور جهان موجب احترام برخی شد، به‌ویژه در میان کشورهای در حال توسعه که کاملاً با قلدری آمریکا آشنا هستند. اما این ما را به صلح نزدیک نمی‌کند. من در «شورش» نوشتم: «جنگی که پیروز ندارد تا کنون ده‌ها هزار جوان را در سپیده‌دم زندگی‌شان خوراک چرخ‌گوشت کرده است.»

در آستانهٔ دیدار ترامپ و زلنسکی، رسیدن به توافق بسیار نزدیک به نظر می‌رسید؛ ترامپ هزینهٔ جنگ را به عهدهٔ اروپا می‌اندازد و آمریکا با سرمایه‌ای تازه بر استخراج مواد معدنی و منابع اوکراین تسلط می‌یابد. حالا بی‌پرده معلوم شد که این جنگ کثیف هرگز بر سر ارزش‌ها نبوده است؛ فقط منافع درازمدت جغرافیایی (ژئواستراتژیک) و تسلط بر منابع و زمین‌های حاصلخیز مورد نظر بوده است. سؤال این است: چرا توافق در آخرین لحظه فروپاشید؟

یک احتمال این است که آمریکا قصد دارد موقعیت زلنسکی را ضعیف‌تر کند، او را تحقیر کند، و در نهایت برای تغییر رژیم فشار بیاورد. مشخصهٔ بارز سیاست خارجی آمریکا ده‌ها سال همین بوده است: تدارک تغییر رژیم در هر جا که منافع آمریکا تأمین نمی‌شود. سرنوشت مانوئل نوریگا در پاناما و صدام حسین در عراق هم همین بود. یک روز متحدی مورد اعتماد؛ روز بعد سرنگون‌شده. جفری ساکس، دیپلمات سابق آمریکا، هفتهٔ گذشته نقل‌قولی از هنری کیسینجر را به یادمان آورد: «دشمن آمریکا بودن خطرناک است؛ دوست آمریکا بودن مُهلک است.»

حتی اروپا، «بزرگ‌ترین دوست «آمریکا، حالا دارد این را می‌فهمد. در سپتامبر ۲۰۲۳، در «شورش «نوشتم که اروپا قارهٔ بازنده است، دقیقاً به این دلیل که کورکورانه از دولت آمریکا پیروی می‌کند. هفتهٔ گذشته نیز به نخست‌وزیر دی وور در پارلمان گفتم: «این نوعی سندرُم استکهلم است. هرچه آمریکا اروپا را بیشتر تحقیر می‌کند، اروپا محکم‌تر به دامن عمو سام می‌چسبد.»

تئو فرانکن، وزیر دفاع ما [بلژیک]، اصرار دارد که به هر قیمتی شده روابط ویژه‌اش با دولت آمریکا را حفظ کند، ادعا می‌کند که از «الگوی اجتماعی «آمریکا الهام گرفته است، خواست ترامپ برای ضمیمه کردن

ادامه در صفحهٔ ۱۱

کمک های مالی رسیده

به یاد جانباختگان حزب تودهٔ ایران از آمریکا	۵۵۰ دلار

آدرس پستی:	B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK
آدرس سایت حزب:	http://www.tudehpartyiran.org
ای-میل حزب:	E-Mail: dabirkhaneh_hti@yahoo.de
تلگرام حزب:	https://t.me/tudehpartyirandotorg
فیس بوک حزب:	https://www.facebook.com/profile.php?id=100064514717426
توییتر حزب:	https://x.com/OfficialTudeh

For Peace, Independence, Democracy, Social Justice and Socialism

حزب تودهٔ ایران
Tudeh Party of Iran

"Nameh Mardom" No. 1229, 10 March 2025
Central Organ of the Tudeh Party of Iran